

ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

مسائل اعتقادية ضرورية

بفرمایش جناب مولوی سید نثار حسین صاحب عظیم آبادی طبع شد

فتاویٰ بعض علمائے کلکتہ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7018

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جامدا و مصلیا بندہ یحیدان بغیر عرض مؤمنین با عروشان کمره کشت
خواطر مشکل بیدان و جلایان آئینه بایضا بر عطاء مستندان
که قبل ازین میان این عاجز ناخیر و اغایج محمد علی الطوسی الخراسانی
مناظره با و مباحثه با لسانا و تحریرا از قوه لافعل آمده بود و چون
چون خباب مدوح مایه استعداد علمیه دار و دلداد و مسایل
از دینیه و غیر دینیه و اصولیه و فرعیه عجب خطا با سے بزرگ از
بوقوع آمد و با وجود این همه کلمه فحش ادعای اجتهاد
و مسائل شرعی و اظهار تجرد و مسائل علمیه دار و هرگز از این
جرات با خود را بمنویع نمیدارد و نه اراده تحصیل علم میکند

خبر هر کیف در امور خود اختیار دارد و بدید بگمراں چه -
 مگر مومنین را باید که در دو امر ضرور لحاظ و تامل فرمائند یکی
 ادعای اجتهاد و تفقه که موجب غصیانس و سبب نقصان عملیات
 به پیروانش است و دیگرے جت لغزشهای حق و متعلق بعقاید حق
 که نشانه ضلالت او و حمله بیروان او می تواند بود و بدین لحاظ
 جناب ذاب گرامی حامی مومنین و بهی خواه مسلمان عمده الروسا
 زبده الامراء خان خانان بهادر و دام محده و اقباله فرمودند با بعض
 مناظرات مذکور را جواب کردند - اتفاق شیخ مدوح کانه علی به
 النظر بساکت و صامت ماندند این شتهارات مناظرات بعد از
 مدت کان کم یکن شوند و مومنین این امر شوش را بر طلاق نسبت
 و غفلت اندازند - حال آنکه لازم بود که عقد و محقول بدین می او
 و از راه ادعای اجتهاد و تبحر در علوم اعراض میگردد و در احوال
 متعلقه بعقاید و بیانات می پرداخت و از جا به نشیب است و غیر
 کرده بر طرق مستقیم اهل حق استماع خبری با لعیان رفتاری نمود
 افسوس صد افسوس - می خواستم که قائل یا تو بر ما نکم ان کنتم صادقین
 یثوم و طلب عدش بکم عملی ما امرنا الامر الجلیل العظمی
 از طرف حجه الاسلام الرئیس بن الانام سرکار شریعت دار مجتهد العصر

و الزمان جناب سبط الشیخ بن العابدین لما زنده راسه الحایر سے
 مدظلہ العالی ما دہست الایام واللیالیٰ نماز و عبادت کے گم نام
 غرور و دغشیدہ بود کہ چون طرف اسے خود نشانی مشتبہ الشیخہ
 منو و باید مناظرہ متروک کرد و نشود و مباحثہ ستم نماید لکن بہتر ہے
 و آشتی نہ عیض و سختی تا حق یا ناحق را کہتوم و محتج نگذار و بجز یہ حال
 نگردد و نزد شما شک نماید مگر چون کہ از مناظرہ حالاً مضبورع کردہ شد
 و مناظرہ و مباحثہ و تحقیق حق را مردمان نا اہل از شر می دانند
 لهذا مجبور و مجبورمانند و چون بعضی حضرات بر زبان اور و ند کہ محض
 ادعای سید سند ندارد تا وقتیکہ سند از علما نباشد لہذا مستغنا از
 علما علق ملکوتیہ کردیم چنانچہ بعضی فتاویٰ کے کہ از بعض علما کے کہنو
 ہست حالا چاپ کردہ می شود اگر مومنین برہین مقدر رکفا بیت کردند خوب
 است و الافتاویٰ و حضرات علما سے عراق مدظلہم نیز چاپ خواہد شد
 بعد ازین اگر فاضل معاصرین اقوال برہین منوال بابہم قائم ماند و اگر
 پیچیدہ کنندگان در محترعات و اقوال رکیکہ او بجلوہ ظہور نماید از مشرب
 عذب رہے جبرئیل کجام جان انہا نرسید فالامریہم ما علی الرسول الا البیان
 اگر فاضل معاصر کہ بہت بستہ و استہین اما دگے را بالانہدہ لطیف تاویلات
 ماصد رعنے توجہ فرماید و با عقاید حقہ رجوع کند بلا شک و برادرین بہت

پس در صورت مناظره مذمبه نخواهد شد و مصالحه بمیان می آید
 و چون از عادت اختراع بای خود و ادعای اجتناب نفس متصد
 خود را باز دارد و بطریق مقلدین مومنین سلوک کند در آن وقت
 متنازع بلیغی است و مصالحه و موافقت بدو سه کار میرسد
 و بعد ازین اگر شوق تحصیل علم پیدا کند پس تعلق بمنصب حیدر آباد
 مانع تحصیل علم نیست نهضت بفرماید بطرف عراق و اگر حجت عین بها
 بخواند تحصیل کند هم ممکن است که درین بلد هم الحیدر یعنی از بدین
 موجود اند مدتی برای او کفایت می کنند و کمترین تیر یا وجود کم مانیک
 خود را با وصف عروض انتشار و لحوق اعتدال اگر توفیق دست
 دهد از تدریس غده نخواهد کرد فقط الرافضی سیدنا حسین بن علی علیه السلام
 فتاوی

کل صفات انبیاء و اوصیاء علیهم السلام خصوصاً حضرات چهارده
 معصومین علیهم السلام را عین صفات الله و انشئین خوب اسب یا
 موجب بیدینی است و اگر کسی بگوید که صفات حضرات چهارده
 معصومین عین صفات الله است یا بگوید که حضرات محل ظهور صفات الله
 اندامی هر صفت که در معصوم علیه السلام است حقیقه صفتی باریک لغایه است
 که در بیکان بیکان ظهور یافته است زید و تقوی و علم و عقل

و شجاعت و شجارت و مروت و غیره خدا المعجزه ایا چنین کسی مسلم و مؤمن
 اثنا عشری است یا نه ؟ چو آب عنایت صفات ممکن و جائز اگر چه
 محصور باشد که نرا ببرد ذات است با صفات و حجب که عین ذات
 است غیر ممکن و ناجائز و نه مظهریت جائز با این معنی صفات و حجب
 یائز و نه تحقق حقائق جمیع صفات جائز در و حجب جائز و نه عکس آن
 غالباً و نه عقداً و چنین ایا طویل او یا میان نشان اهل ایمان قطعاً صلی الله علیه و آله
 بعضی اشخاص میگویند که معراج جناب سالت مایه صلی الله علیه و آله
 اله و مسلم شد میرتبه نبوت و رسالت که موجب مجسم بودن انحصار با عنایه
 و انجرائی ارضیه و دنییه بازنگار و الوان و ثقالت بودند بلکه بمبره و یات
 و امامت شد که مرثیه ولایت و امامت معتقدان نیست که انحضرت
صلی الله علیه و آله مجسم شوند با عناصر و ثقالت و الوان و خیراے خاک تا آنکه
 صعود و اشراق این شئی ثقیل و اجزاء دنییه بعالم الطف و عالم ملکوت لازماً
 ابد ایا چنین فاعل مسلم است یا کافر و مرتد و نجس بنیواد و توجروا - ج
 مستطرح حضرت قطعاً جسمانی است چنانکه گفته ایم
 عرج الذر سے نبغاله ۛ روالذکا بحلاله ۛ
 سادالوری بخصاله ۛ صلوا علیه و آله ۛ
 پس حاجت تاویل ندارد و استناد الی خرافات اهل یونان الی

لیس علیها بریان و لیس لیهما
 من سلطان بل هم فی مثلہ
 اسارتی خلط السواد و احیث یقودہم و ہم و یسوقہم و ہم و لا یبرہم ہر
 غماہم علیہ من سورہم یہ عدم تحرک ثقیل بحرکت صاعده اگر مسلم ہم کرد
 لیس عدم حرکت طبعیہ باشد نہ ارادیہ و غیرہ و عدم امکان خرق و
 التیام فلک اگر تاہض ہم شود پس در متحدہ جہات حالانکہ معراج متلزم
 خرق ان نیست بیکہ مستلزم مطلق خرق ہم نیست ہر گاہ تجد و خرق فرض
 نمودہ شود بیکہ از اصل تگون مخاریق و مخرج در جرم و تخن آنها فرض نمودہ
 چہ حکما بر سر بانی قطعی بر وجود اصل فلک ہم درست ندارد تا بہ اثبات
 اتصال و حدائے سطح آن چہ رسد چہ اصل عدم است و لونی الجملہ مضائق
 الی تکیہ متاخر ہم طراغین وجود اصل الفلک کفی الدلو منہن القتال
 ہر کافر نہ کہتہ شود و سود اسلام و اما التصدیق باوجود الفلک پس مستند
 بوحی و الہام و مشاہدہ سفرہ پرہ کرام علیہم السلام است و الشان چنانکہ
 اصل وجود اطلاق را بیان فرمودہ اند ابواب متعددہ ہم در آنها ثابت
 نمودہ اند و ان براسے صحت معراج جسمانی کفایت میکنند و فرق و
 در سالت بتجسم و غیرہ غیرین و نہ بین فعدہ المرعی اثبات الحدائے
 بالیرمان و لیس لہ علیہ من سلطان الی اصل اتباع اصول موضوعہ اہل
 یونان شایان اہل ایمان نیست و درست کہ جسمانی از ضروریات

معراج

مذهب حق باشد و متکبران از رتبه ایمان خارج و در زمره ملاحده
 متفلسفین و الج گرد و فقط **سید علی محمد** **س** معرفت امام علیه السلام عین
 معرفت بابر است یا غیر **ا** ج غیبت هر دو معرفت مذکور حقیقت
 ندارد و مفقار التاویل وسیع و کمال وجهت هو مویدها و للناس فیما
 یفسقون مذاهب فقط **سید علی محمد** **س** وسط قرار دادن حضرت خام انبیا
 صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علم السلام را بین الرزاق و المرزوق
 و الخالق و المخلوق جایز است یا ناجایز **ا** ج وساطت معصومین حتی خباب
 سید المرسلین در خلق و رزق و غیره سراسر باطل و از حلیه صدق و راستی
 عاقل است فقط **سید علی محمد** **س** اگر ثابت نشود که فلان کس شیخی المذهب
 پیرو شیخ احمد احسناست یا پیرو سید کافم و فتنی است یقیناً و خباب رسالت
 ماب **ص** الله علیه و آله و ائمه علم السلام را وسط بین خالق العالم و
 العالم قرار دهد و وسط بین الرزاق و المرزوق بگوید و انحضرات
 عقل اول چون اهل فلاسفه بگوید و گاهی خالق و بانی کائنات و سبب
 ممکنات قرار دهد و قائل باشد باینکه جیم مبارک رسول خدا صلی الله علیه
 و آله مثل روح بود و لذا وقت المعراج نحرقت و الیتام لازم نیامد و بگوید که
 امامت مطلقه و امامت مقامه و بمرتبه بشرط لاشئ اختل و اشرف و اعلا
 از رسالت و نبوت حضرت سرور کائنات بود و همین امامت مطلقه و مرتبه

علیا که اشرف و افضل از رسالت و نبوت حضرت بود و بعینها
بلا تفاوت منتقل بسوی جناب امیر علیه السلام شد بلا فرقی و ازین
قبیل بدیگر مخرجات نیز قائل باشد و بهم ما و جو د کم یا یکی و بی سواد
او عا سے علم فضل کت طعن بر علما از مدایا ات ای چنین کس
نیخی الذنب در نماز جایز نیست یا نه و بر و عطا او اعتنا یا یکدیگر و یا نه
ج مثل عقول نامعقول که از خبر عیالات و ما ویس یونانیه و بهو آهسن
شیطانیه است و بحمد الله سندی از عقل فاعل بر خود ندارد و توسط
معصومین سلام الله علیهم اجمعین در خلق و زرق و غره گرویدن است
بنظام فاسد سینائی و ظلمیوس و محانت کل دارد از نظام
حکمت الهیامه لایسیه بر اسمی خفیی که ما متعبدانیم و دخل بجا است
در مجال غیث معتزک عدم علم که در ان دستبر حکمت و قیاس بشیر
را و نخل نیست چه جولان گاه عقل بشری علم وجود است و علم عدم
نه عدم علم که جولان گاه شریعت سهله سمح است چنانکه و حق غظیم و
بمالا فرید علیه انرا افاده نموده ایم الحاصل متفقد چنین خرافات بهره
از اسلام و ایمان ندارد و اوقت را و به او در نماز جایز نیست و نه
متفقد است او قابل اعتنا بر اصناف است سید شعی محمد سن جناب
رسول خدا و جناب امیر علیه السلام را علیه قاعله یا علیه ما و به یا سبب خلق

کل ممکنات دانشتن بی دینی و کفر صریح است یا نه ۱۲ ج اینحضرت
 علل غایبه خلق مخلوقات اندنه مادی و نه فاعله اعتقادان محض سلب
 دینی است فقط سید علی محمد پس این حضرت را بانی و خالق کل ممکنات
 و بشن و بر این عقدا و کردن جایز است یا باطل و معتقد برین کافر و مرتد است
 یا مسلم مؤمن ۱۲ ج باطل و نایز است بلکه اگر تاویل نگردیده شود موجب
 کفر خواهد گردید فقط سید علی محمد پس جناب رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 را عقل اول میان خالق و معال و جمله ممکنات و بشن و پیر و فلاسفه کردن
 که آنها عقول عشره را و سائلین الخالق و المخلوق قرار میدهند بیکدیگر
 موجب خروج از اسلام است یا نه ۱۲ ج عقیده عقول نامعقول خواه
 اول باشد یا غیر آن بر هیچ منع خلونه منع جمع از او مام سودا ویه فلاسفه
 یونانیه شیطانیه است و کفر صریح و ضلال فصحیح و وسطی عقاب آنهاست
 در باره جناب رسالتات بدعت و الحاد و زندقه است و قائل آن مثل
 مایل این مجموع صحیح قاهره و بر این بایره و اصول اصلیه حکمت اخلاق که نموده
 جنس فریب است و سیرت قطعیه بگانه پرست حضرت خلیل جلیل که ملتش
 بمنزله نوع است مرکب از جنس مذکور و از ناموسات و تعبدیات خلیلیه که
 بمنزله فصل است و سیرت قطعیه ناموس و سیرت و دین محمدی
 که افضل اضاف بلکه ناسخ همه ادیان است که محم و کتب آن مختصر و مفید

که منہاج علی سب می باشد و معذک کانه خود است حساب آن مدخول است
 بوجوه عدیده سدیدہ کہ در شنوی عدہ و نہیات را و قلیل ایمان نمودیم
 ایم من شاء فلیرج فقط **سید علی محمد** سل اعتقاد باین کہ کل ممکنات
 و سایر موجودات مخلوق و مجبول اند از الوار معصومین علیہم السلام و ہم جمیع
 ممکنات و موجودات را چنین بر تو الوار معصومین علیہم السلام دانستن بی دنی
 است یا رسیدن **ارج** بخیر علت غائیہ خلق مخلوقات دانستن حضرات
 غلو و اغراق و افراط و بی دینی است و خلاف اصول قطعہ و سبب مستمرہ
 ملتہ ابرائیم و دین محمد و منہاج علی کہ صراط مستقیم و طریق سومی و بری از افراط
 و تقریط و یواری و غضب است **سید محمد علی** سل اگر کسی جناب رب است
 مانت و جناب امیر عالمہ السلام را اعتقاد اعطال اول بیان خالق و عالم
 و سطر خلق قرار دہد و گاہی چنین بگوید کہ جناب رسول خدا و جناب امیر
 عالمہ السلام خالق و بانی عالم اند چنین کسی مسلم است یا غیر مسلم **ارج**
 قول چنین خرافات مسلم نتواند شد و نہ قائلش مسلم و یمن مگر آنیکہ
 موئی بمثل علت غائیہ باشد فقط **سید علی محمد** سل بعضی قائل شدہ اند
 باین کہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ سلم مخلوق بالاصل و بالذات
 شدند و تعلق فعل خلق باینہا اصلا کہ و بالذات گشتہ است و تعلق خلق
 دیگر ممکنات و سایر کائنات بواسطہ اینہا و بالتبع و بالعرض و بالغیر شدہ است

یعنی چنانکه فعل خبر کتب بسفینه متعلق بالابصل و بالذات است و بحال
 سفینه بالذبح و بالکفر و بالعرض است آیا موافق طرق مستقیم گفته است
 یا بیدین شده است ۱۲ ج چنین احوال و اشیاء دور از دین و دین است
 و امانت است و متبع اهرار و او با هم سودا و بیرونانیه شیطانیه سید علی محمد
 هس اگر کسی گوید که جو کل ممکنات و جمله موجودات مأخوذ و تخذ است از
 وجود جناب رسالت مآب و جناب امیر علیه السلام یا چنین کس بیدین است
 یا دین دار ۱۲ ج اگر تا دین لغایت نموده پس لغایت لغایت و غیبات
 و بی دینی نمود سید علی محمد هس ترجمه عالم الدال الدال الخالق الله
 الدال رزق الدال و کذا باعتبار لغت معنای باری تعالی صحیح و جائز است
 یا نه ۱۲ علاوه بر آنکه امام المتقین علی ابن ابراهیم علیه السلام که کمال مغفرت الله
 نفی صفات ارفادات باری تعالی است و اگر چه اینچنین موافق
 عقل و نقل است پس معنی چه دارد ۱۲ اسل چنانکه در مذبح حق جمع صفات
 باری تعالی باعتبار مصداق هین ذات او است چنانکه مقتضای باری
 قطعیه کلامیه است همچنین صفت وجود را منیرانیه و فالسفه عین جمیع
 موجودات میدانند پس بر مذاق متبرجم معلوم باید که در اکثر تعلیقات
 بسطه پیشین کلمات محل شسته بر نفس خود او لازم آید و فائده حل بر طرف
 گردد و حل مذکور توسط از تا کسب نقطه مجاز حالانکه کسی از ارباب عقول

و اصحاب معقول لقوه بچنین اوهائی غریب نموده فرق اعتباری را
 مثل فرق باجمال و تفصیل و خطا و قهر میصح حمل نوشته اند و این
 تعلیل نموده اند صحت حمل حد را بر محدود و ذاتیات را بر ذات و
 بر مثل چنین وجوه متبنی است صحت حمل صفات بارے نعم نبودت
 او چنانکه تفصیلش مستوفی و در کتاب بسطاب غیث المله در این
 نوشته ایم و نفی صفات در کلام امام امام علیه السلام بادل نفی صفات
 زاید است یا مثل صفاتیکه تفصیل انها فم التانی در یاد بجهانکه در
 یا قمری معتقد و اردگر و دیده نه صفات واقعیه حد را عن تعطل الذات
 المقدسه عن التعطل چنانکه در زاد القلیل و تهیات ان نوشته ایم من
 شاء فلیرجع الیه الحاصل در مرتبه حکایت بلبه ببطیه یا مکتبه قمری ندارد
 پس بچنین حال قضایائی مسؤله است خواه حکایت لفظی باشد
 چنانکه در قضیه موقوفه مشو و یا حکایت معنویه چنانکه در قضیه معقوله و در
 همین حال بل بسطی بنجر و اما در بنده ظهور میرسد اگر چه بعض مدعیان بنجر
 علوم معقوله که بر تقدیر تسلیم ملح احاجی بیش نیستند تنقیضش نگرفته باشند
 و از هر زده چنانکه در حق آن عذاب فترات با ترسیا عده با غنم آرس
 آنچه فرق است در محکمه است که آن حاق واقع است کما لا یغنی
 علی من جاس خلال بنده الیه یا قمری بر تفکر الحاصل در مرتبه حکایت تعظیبه

فرقی در هل مرکب و بسیط و البیضا نیست در احد و موضوع و محمول و غیره
 و از مرتبه حکایت معنویه عقلمیه بوجه طرف خلط و تصریه بودن ذهن اختلاف
 هل بسیط و البیضا بر منجیزه که در بسیط قطع نظر از تصریه موضوع میشود و از محمول و
 نشاء و انتزاع از منتزاع و در البیضا سوال از موضوع و نشاء انتزاع معروض میشود
 آیا نمی بینید که جسم تعلیمی از جسم طبعی در خارج تفکد شده نمی نیست لکن در
 ظرف خلط و تصریه انفاکاک نمی پذیرد و این است حل هل البیضا و ان لم
 یتدر ب له الاغیاء و اری در مقام حکمی عنه که حاق واقع است در هل مرکب
 تعد و تحقق خواهد بود و در هل بسیط بجز ذات موضوع که نشاء انتزاع محمول
 چیزی دیگر موجود نخواهد بود و الغرض در حکایت لفظیه ظاهر به هر سه هل سواست
 در تعد و ترکیب اند و این قدر برای صحت محل تغایر موضوع و محمول کفایت
 میکند و تفصیل اجمال از غیث الدلالت را در توان دریافت و الدلالت فوق قطع
 سید علی محمد امامت افضل و علی و شرف از نبوت و رسالت یانه و اگر
 بالفرض افضل و شرف است پس امامت معطوله اشرف است یا لغه
 و هم اگر لغه است پس آیا امامت بمعنی اولی بالقرن افضل است یا بمعنی
 فقه و پیشوایی و سرور افضل است مفصلاً ارشاد شود و احاج امامت
 اصطلاحیه نبایست نبوت اصطلاحیه است و مرجوحیت آن به نسبت نبوت
 شبیه ندارد و قوله عن مرتبه الفرع عن اصل او مماثلته له و تکلیف شمر تحقیق

در البیضا

بجمله

دیگر معانی لغوی به اعتبارات متنوعه یا اصطلاحات مختلفه ثابت نیست
 و نه مسیئس حاجت به آن پس قابل اعتنا نباشد و من حسن اسلام المرء ترک ما لا
 یعنیه فقط سید علی محمد پس امامت را بعضی اعم مطلق از نبوت و رسالت
 نوشته اند چنانکه صاحب مجمع البحرین ایا آیات بحسب لغه بمعنی پیشوا
 معنی نبوت یا امامت مصطلحه ۱۲ ج ظاهر امامت لغوی باشد بقریه
 صد و راز لغوی و غیره و جواب شرعی از دستخط سابق توان دریافت و کتاب
 مجمع البحرین در سفر ماخوذ ندارم و نه ضرورت شرعی بحث از موضوع مستنبط
 لغوی یا حل قایل و عیال بر علی و نه تحبیب قول غیر معصوم بر من ثابت و جنود
 این نیست که مناسط بر او له شرعیست و در مقتضای آن هر چه بر من ثابت
 بود و در میان خود و خدا بآن اعتقاد داشتم گاشتم الحاصل امام اصطلاحی
 که در تواتر از یار و حوث بآن تعبیر نموده اند ضروریست که بوجه ثابتیت مرجع
 از منیب خود بود و دلالت حسین مناسط فقط سید علی محمد پس شخصی میگوید که
 جناب رسالت باب علیه السلام علیه السلام و سلم امام نیز بودند و امامت مختص
 اشرف و افضل بود از رسالت و نبوت خود انحضرت علیه السلام و همین امامست که
 افضل و اشرف و اعلی بود از رسالت و نبوت جناب رسول خدام بعینها با
 تفاوت منتقل شد بسوی حضرت امیر علیه السلام پس امامت جناب امام مقتضی
 علمه السلام افضل و اشرف اعلی است از نبوت و رسالت جناب رسول خدا

ایما چنین کلام موافق مذہب شیعه اصولی اثنا عشری است
 یا مخالف مذہب صاف صاف ارشاد شود ۱۲ ج اطلاق
 امامت به بعض اعتبارات بر انبیاء و حجج ندارد و همچنین اشتراک
 آن در اوصیاء و ائمه و خاص شخص مذکور فی فضل مرقوم را پس سندی ندارد
 و اصل عدم است و نافی را نفی کافی است و بر مدعی اثبات معنی
 به برهان لازم قیل یا تو بر ما نگویم انکنته صادقین فقط سید علی محمد پس
 شیخ امامت را کلی و مطلق و اعم از نبوت و رسالت حضرت ختمیاب
 می دانند و نبوت و رسالت را فرد امامت و خبری ان و مقیدی گویند
 و باری گویند که همین امامت که کلی است و علی و فضل از رسالت بعینها
 منتقل شد بخواب امیر چنین کلام صحیح است یا غلط ظاهراً غلط معلوم شود
 باین وجه که چون امامت مطلقه اعم و کلی فرض کرده شد پس امامت
 جناب امیر هم یک فرد آن امامت مطلقه شد پس انتقال آن کلی افضل
 و اشرف بسوی جناب امیر معنی ندارد و باین وجه که از انتقال کلی اشرف
 و خسی اعم لطرف شیء آخر انتقال خبر نیات و افراد لازم می آید و باید
 اعم و کلی منتقله و خارج یافته شود و طریقه اینکه بدون خبر نیات آن هم
 الا ضبط عظیمی درج امامت عامه بر تقدیر عموم و جنسیت و اشتراک
 در صفت ابهام محو صفت اطلاق و مرجوح از خبر نیات اضافیه خود است

بلکه محصله وجود ندارد مگر بعد تحصیل و تعیین نه راجع بر آنجا و رجحان فی الجمله
معارض است بر وجهیست که پس نه رجحان مطلق ثابت و نه مطلق رجحان
منفید و نه انتقال آن بهیچ وجهیست نه باطلاق و نه تقبیل بهیچ وجهیست
کلی منتزعه از افراد و خود میباشند نه منتقل الیهها جمله او فی الجمله منتزعه از افراد
گویند منتزعه را بهیچ قسم قیاس نموده و در استحاله انتقال دائمی لطرف ذات
یا عرض از محله محل و دیگر استحاله نقله عرض قیام آن بلا محل قطع نظر
و غرض لغیر غیر موده بالجمله توهم متوهم ندکو و محلی ندارد و مستلزم تمیز هیچ
بلا مرجع و تصحیح بلا مصحح نیز نیست و ایراد مستقیم بر او ما شاء الله

موجب است فخره الممد خیر فقط سید علی محمد پس از انتقال کلی شیئی مطلق
و اعم لطرف شئی آخر انتقال جزئیات و افراد لازم می آید و باید که
نیاید باید که وجود اعم و کلی منطقی در خارج یافته شود و طرف انیکه بدو جزئیات
و هو باطل ۱۲ حاج از یک انتقال کلی فاسد است لما عرفت کما عرفت
پس آنچه منتزعه است بیان بنائی فاسدی بر فاسدی پیش نباشد

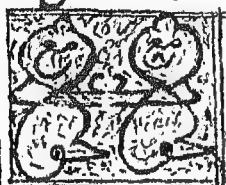
و کلام مستقیم بهیچ وجه با بنحد و الحق لعل و لا یعلی فقط سید علی محمد
مس اگر کسی گوید که امامت مطلقه کلی است و مقابل نبوت و رسالت
راست و در ذات جناب رسالت مابین تبه اطلاق یافته میشود
آنکه مرتبه اطلاق ای مرتبه بشرط لا شیء اشرف و افضل از رسالت و نبوت

بود و همین امام است مطلق که افضل است و همین مرتبه علیا بعینها که کلی است
مقتضی شد با تفاوت و زوات جناب امیر علیه السلام پس آید این لازم
می آید که خبریات این سکه و اعم هم مقتضی شد جناب امیر علیه السلام و جناب امیر
علیه السلام معاذ الدین غیر و رسول باشند ۱۲ حج سابق دانسته که امامت
بر تقدیر جنیت و اشتراک در نبوت و غیر آن در صرافت ابهام و محو حد اطلاق
است پس تحقق آن باین حدیث در انوار عشق چگونه ممکن است پس تحقق کلمه
کلیت در جناب سالک سبب سلم و نه افضلیت آن کلی آری جزئی اضافی و نه استقلال
آن نه منفعه و نه انجمنی بخبری دیگر مثلاً نه نبوت و رسالت جناب لا تنجاب خود با الله
من ذلک و نه تا سرچنین مقام اعتباریه در افضلیت واقعیه اعیان محصله
متاصله قیام اندر آنکه امر بهی فی حد الفهم بللیت نبوت و رسالت داشته
باشند بلکه از جل یا کل انبیا غیر حضرت سید المرسلین افضل باشند لکن تا هم
نبوت و رسالت ایشان ثابت نباشد بسبب تم بقا و حاجت بطرف منصب
مشکل نبوت بسبب کمال دین و اتمام نعمت بر رسالت حضرت خاتم المرسلین
چنانکه مقتضی این قوه جلایا شده چشم رسالت است که انرا در خلق عظیم و خلق
محمّدی و خلق حسین ابراهیم و امده ایم الغرض نشاء چندی خرافات فریده مارست
است عقل فلسفی که خالی از درمیان و تحقیق اشیا هست و در غیوب محض
بجوانم عشق و غیر در کل مطلق و از بجا است که اکثر خدای فلسفیات را در این

از طریق مستقیم نریغ و حیف یا تجر و نشست رو داده و حیف صد حیف که بنابر
 عقل اخلاقی که خالص در خیالات اشیا و هست فقر و دند که همان مستلزم تبخیر
 شرع است کیف لا و شرع عقل من باطن و العقل شرع من ظاهر تا کشف عطا از
 اسرار شرعی می شد فلقد النسب غائر فی بوادی نزه الفنون لقوم بصطون
 و تفصیل این اجمال و توضیح این متعال را از افادات جدیده اخلاقیه با توان
 در بافت فقط **سید علی محمد** س امامت مطلقه را کلی و برتریه بشری و اثبات
 و نبوت و رسالت جناب رسول خدا صلعم را خبری و برتریه بشری و اثبات
 و نبوت و رسالت لازمه استلزام قرار دادن باین طور که امامت مطلقه ملزوم
 و نبوت و رسالت است صحیح است یا غلط ۲ ج من حسن اسلام
 المرء ترک ما لا یغنیه فقط **سید علی محمد** س میان نبوت خبری و امامت کلی ملزوم
 گفتن یا بی طور که امامت ملزوم و نبوت لازم ان و بالعکس است صحیح است یا غلط
 و با تقریر استلزام که در سوال سابق مرقوم است مغایرت دارد یا نه ۲ ج
 من حسن اسلام المرء ترک ما لا یغنیه فقط **سید علی محمد** س در کافی از محمد بن یحیی
 از زید شحام روایت می کند که زید گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود
 ان الله تبادک و اما اخذ ابراهیم عبد اقبل ان یخذه نبیاً و
 ان الله اخذ نبیاً قبل ان یخذه موسی و ان الله اخذ
 موسی نبیاً قبل ان الا ازین حدیث فضیلت امامت بر رسالت

مستطبی شود یا نه اگر مستطبی شود پس این حدیث صحیح و معمول به هم است
 باین دلیل این حدیث در کافی حدیث دیگر نیز هست صحیح است باینکه ۲۱ ج قوا و بلکه
 استغاضه بلکه صحت سند مثل خبر مذکور باینکه نبوت نرسیده پس چگونه استدلال
 به آن در عقاید قابل اعتبار خواهد بود خصوصاً بر مدلول ترشیدیه و همین خود
 چه ظاهر از قراین سیاق و سیاق و اعتضا و بادله قطعیان است که این امامت
 امامت در رسالت باشد که مسجع جمیع مراتب سلفه خود و در حدیث مذکور با
 نه غیر آن پس فضیلت غیر آن بر رسالت هم ثابت نباشد غایه الامر آنکه رسالت
 که ای و در او نش افضل و مرجع باشد مثل بعثت الی الله فقط اسید علی محمد رس
 آنچه در مجمع البحرین است که امامت بر تبه لایب بشری شامل نبوت و رسالت است
 و بر تبه بشری لایب شامل نبوت و رسالت و این عبارت فضیلت
 امامت بر نبوت و رسالت لغت مستطبی می شود و اگر فضیلت امامت بحقیقت
 عمومی آن لغت مستطبی شود باید حیوان افضل باشد از انسان و حیوان افضل باشد از انسان
 و انسان افضل باشد از امام بل از رسول نیز و این همه غلط مرجع است و اگر بالفرض
 لغت فضیلت ثابت بشود پس این فضیلت امامت غیر لغتیه ثابت که درون طبع
 می شود ۲۲ ج فضیلت شرفیت را ربطی بموضوع لغت نیست و باید
 ان برای اثبات آن کافی و نه مقتضای قواعد لغویه و حجتان عام از خاص است
 بلکه مقتضای لغت ضعیف و دالت علم است از خاص پس باین وجه خاص را افضل علم

توان گفت پس اول مستحق را باید که از مدعی دریافت کند که بقریح دعوی
نموده نماید که بچه و حیه امامت را یا عام را افضل از رسالت یا خاص میگوید و
ماهیت این فضیلت چیست و ثمره اش چه باشد که مخاصمه در آن خلاف عقل اخلاقی



نیفتند و غیبت و تضییع اوقات نه شود فقط **سید علی محمد**

س رتبه امامت افضل از رتبه نبوت است بانه
و امامت ائمه اثنا عشر از نبوت حضرت خاتم المرسلین ص و آله الله علیه
اجمعین افضل و اعلی است یا مساوی و کسی عالم قائل به افضلیت امامت
بر نبوت شده است و امامت افضل از رسالت است بانه و در ایت
افضل از نبوت در رسالت است و اگر کسی بگوید که در جناب رسالت
مآب صلی الله علیه و آله و اصحابه سلم رتبه رسالت و نبوت هر دو مجتمع بود و
امامت افضل از رسالت بود و همچنین رتبه امامت که افضل از مرتبه
بود مستقل بایمده علیهم السلام شد چنین اختراع مضمون کرده است و خلاف
علیه ما گفته است بانه **ما ج** اولاً تشخیص معنی امامت باید کرد تا
چیز معنی مراد باشد و الا مشاحه فی الاصطلاح اگر مراد امامت مصطلحه
علم کلام است که مقابل نبوت است و به نیابت پیغمبری باشد پس تفصیل
این امامت بر نبوت نیست و ان کرد لان بعض افراد النبوة عظم من
الامامة مطلقاً از تفصیل بعضی افراد این امامت که امامت ائمه اثنا عشر

عليهم السلام بر بعض افراد نبوت که نبوت انبیای سابقین است معلوم
 است و اگر مراد از امامت حجت و مقروض الطاعت بودن است پس
 این معنی مشترک است بین البشوة والا امامت و اگر مراد معنی خاص است که در
 بعض اجتناب روادست پس افضل است از نبوت کما فی الکافی
 عن الصادق علیه السلام ان الله تبارک و تعالی اتخذ ابرهیم عبدا قبل
 ان يتخذ نسبیا وان الله اتخذہ نسباً قبل ان يتخذہ رسولا وان الله اتخذہ
 رسولا قبل ان يتخذہ خلیلاً وان الله اتخذہ خلیلاً قبل ان يجعله اماما آه
 و ازین لازم نمی آید که امامت جناب امیر افضل باشد از رسالت جناب

رسول خدا و انتقال پیشوائی بعینه لامعنی له و الله العالم

لا اله الا الله الحق ۱۲۸۹

عبد الوالحسن محمد بن علی
 بن صفیر رالرمو

س چندی فرماید علمای دین و مفتیان
 شرع متین درین مسله که معرفت امام عن معرفت الله

الو الحسن ۱۲۹۰

یا میان این برود معرفت ثنیت است اعنی معرفت

انترعین معرفت مؤخر است یا میان این معرفتین تفاوت است و معرفت
 مخلوق عن معرفت خالق است و معرفت اغرو اشرف مخلوقات عن معرفت
 خالق است یا نه بتینوا و تو جهروا و اگر کسی بگوید که معرفت امام عن معرفت
 الله است موافق مذمتی گفته است و حسب رای علمای اثنا عشری
 گفته یا نه ۱۲۹۱ ج تعداد و مغایرت در هر دو مفهوم واضح است و معلوم است

که خدا بی غیر نیست و پیغمبر خدا نیست پس معرفت سبک همین معرفت
دیگر است حقیقتی نمیبخواند شد و انحاء و در واجب و ممکن محال است
و کفر و از مقولات صوفیه غالبان است که بعضی صوفیه با اتحاد و
ائتلاف با مخلوقات قائل اند و بعضی غلاة با اتحاد خدا با بنی و امام نمود
یا از من نیک اندازیب اما چون معرفت خدا بی هیچ کمال مستلزم معرفت
امام است و انکار امام من وجهیست مانع انکار حکمت و عدل مصلح حکیم
بابین علاقه گاه غیرت شود که معرفت امام گویا داخل معرفت خدا
و شمع از کمال معرفت و سبانه است و هو العالم
س اگر کسی بگوید که جسم جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
علیه آله و سلم لطیف بلکه الطیف مثل روح بود چون
مثل روح بود پس چون نفوذ و قلیات که این
نیز الطیف و بسیط اند کزوه صعود و در مخرج کرد خرق و الیام لازم نخواهد
آیا عالم ماقائل اند باینکه جسم حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم از ماد است
نمود و از مجزات بود و مثل روح بود و قائل باین قول با اعتقاد علمای
مانعیده است یا نه جسم مثل روح غلط است یا صحیح هیچ بودن
بنی و امام از جنس انسان مقتضای اقا انا البشر می شکم و غیران از آیات
و اخبار بلکه بالضرورة معلوم است و ثبوت لوازم انسانیت همه معلوم است

لا اله الا الله الصمد

عبدی و یومئذ یحیی من یمن

عالمی بن محمد و آل محمد

سید الجحش ۹۸

انکار آن انکار بدیهی است اگر کسی بعضی خوارق عادت در جسم مقدس
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود مثل سایه نبودن و بلند نبودن
قامت آنحضرت علیه السلام از قامت هر کس بقدر سر و گردن و نحو آن
اما درین صفات تجاوز از آنچه باخبار معتبره ثابت شده نمیشود انکار و این
صفات و لامنت یخبرند دارند و دلیل بر تخریج حضرات قائم نیست تخیل
محضت و محال بودن خرق و الت بام بر افلاک اعتقاد اهل شرع نیست بلکه
در حکمت هم بر بیان درست نه دار و حیف است که مسلم متدین تقلید الاطلاق
باین قائل شود قال العلامة الجلیسی النجاشی لا یقع الیه شبهة الحکما فی

لفی الخرق و الا لست بام علی الافلاک فانما ضعیفة و ایهتة و المعراج من ضروریات
الدین و انکاره کفر است اعتقاد علماء ائمهیه خلفا عن سلف آنچه
بعضی تخیل کرده اند که معراج جسمانی شده لیکن سبب شدت لطافت جسم

خرق افلاک نشد و دلیل برین تخیل نیست و الله العالم لا اله الا الله القوس

س اگر کسی بگوید که صفت جسمی در جناب سید الوחסین ۱۲۹

رسالت مآب صلی الله علیه و آله و دیگر صفات در آن حضرت

و صفت شجاعت و سخاوت و علم و غیره از جناب امیر علیه السلام و همچنین دیگر صفات

در این حضرات علیهم السلام حقیقه صفات باری تعالی است که در آنها حلول کرده است

و بواسطه این ظاهر شده و بذریعہ اینها مشخص شده در خارج ظاهر شده است

و انجمن محمد و دیگر صفات مجازاً ابن حضرات منسوب است و بر نه فاعل
حقیقی و نفس الامر و بالذات فاعل متعال است آیا چنین کس موافق
علمائے اثناعشری گفته است یا نه؟ **ج** خداوند عالم صفت زائده
بر ذات مقدسه ندارد بلکه صفات او عن ذات مقدسه است و حلول
صفات خدا در بنی و امام معنی ندارد و حلول بر ذات مقدسه او جائز نیست
کفر است پس کسیکه قائل با اتحاد صفت امام با صفات خدا است اگر
ازین جهت میگوید که خدا با امام متحد است کفر است و از اقوال غلاة است
و اگر ازین جهت میگوید که فعل عبد فعل خالق است و خدا علت نامه صدور
فعل امام است پس این جبر است و از ضروریات مذمت شیعه است
که جبر باطل است و عباد فاعل مختار اند و اگر از جهت آن مطلب مخترع
میگویند که بعضی اشیاء غلاة که تازه پیدا شده اند آن را اختراع کرده
که بنی و امام صلوات الله و سلم بمنزله آلات و اعضا و جوارح خدای باشند
که خداوند تبارک و تعالی کار را بواسطه ایشان می کند مثل افعال
انسان بواسطه دست و پا و یا بواسطه قلب و شستن و بواسطه سیف کشیدن
به همین عمل می کنند الفایده که در حدیث شریف است ید الله و اسان الله
و عین الله و جنب الله پس این مطلب مخترع هم ماکش بحر است چه جوارح
و آلات مثل دست و قلم حتی یاری ندارد و اختیار به فاعل میباشد

و هم مستلزم نسبت به عجز است به ذات قادر متعال جل جلاله که احتیاج
 به آلات ندارد و تقریر بر آنست که این جماعت در اثبات وجوب بواسطه
 امام کرده اند مستلزم عجز است مگر آنجا که لایزال علی و کبار و کما
 تشبیه می دهند امام را به این که از انش سرخ شده باشد که سوزانیدن
 فعل نادر است اگر چه بظاهر این سوزانیده و این تشبیه هم تدلیس محض است
 چه اگر نار را مستلاً فاعل مختار فرض کنیم یا از این مثل آله می شود و خستیار
 ندارد پس رجوع بچیز می کند و اگر بگویند که این محض تشبیل است و مقصود
 ما این است که بنده و امام صلوات الله علیه فاعل مختار اند و با هم است
 و اقدار است کار با می کنند ازین جهت مجاز فعل ایشان را منسوب
 بخداوند تعالی می کنیم و توسط ایشان نظریه مصلحت است نه احتیاج او تعالی
 پس این هم اگر از باب تفویض است که خدا خلق و رزق را بایشان تفویض کرد
 پس تفویض هم باطل است نزد ائمه و احادیث در نقل آن بسیار و بی شمار
 است و اگر در بعضی افعال معجزات بگویند که خدا بر دست ایشان جاری
 فرموده پس آن ضرر می ندارد چه در اخبار و کلمات علمای اخیار مذکور
 است که معجزه فعل است که خبر دست نبی و امام صلوات الله علیه علیهم السلام
 می کند و در اینجا نسبت این فعل به خداوند تبارک و تعالی ازین جهت است که
 متقارن فعل بنده یا امام علیهم السلام خداوند عالم تاثیر آن را ایجاد می فرماید که

بمترتب بر آن فعل می شود از خوارق عادت مثل الشقاق قمر وقت
 اشاره به نبی صلی الله علیه و سلم یا زنده شدن مرده وقت و عوایشان
 یا دعا ایشان و گاست مجازا همان فعل صادر ایشان را جهت تاثیرات
 مذکور در مقایسه فعل الله می گویند کما فی قوله تعالی و ما رمیت
 اذ رمیت و لکن الله رمی نظر باینکه رمی یک کف سنگ نریه بلکه فعل آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم بود رسید بجاعت بسیار و همیشه گوشه نشین بود
 این تاثیرات از فضل خداوند تبارک و تعالی بود نه اصل فضل
 اما این مطلب ربطی به مطالب فاسده قوم ندارد و هو الهادی

لا اله الا الله القوی
 غنیة الواحش محمد بن
 علی بن صفیة الزهری

الوحدان

مس امام علیه السلام را واسطه
 زرق مستقلا یا غیر مستقلا میان خالق و
 مخلوق دانستن خطاست بانه و امام علیه السلام
 را زرق حقیقه یا مجازا دانستن صحیحست قائل چنین قول مومن است یا نه
 ج تفویض خلق و زرق به ائمه اطهار علیهم السلام باطل است و مسته
 از غلو و خلاف دین امامیه است و احادیث شریف و دوزم غلاة و منقرضه
 بسیار دارد شده است ابن بابویه علیه الرحمات در اعتقالات و استنباطات
 کرده اند که قول عبد الله بن سبائیس غالیان و حضور حضرت صادق
 صلوات الله علیه و اله مذکور شد که ایستد گوید ان الله خلق محمدا علیا

مفوض اليها فخلقها ورزقها واحياها واما ان حضرت صلوة الله عليه وآله
فرسود كذب عدو الله اذا رجعت اليه فاقر بعلية الاله التي في سورة الاعد
احمجلوا الله شركا حنس لقوا الخلقه ودر روایت دیگر حضرت امام رضا صلوة
الله و سلامه عليه در مناجات می فرماید من نعم ان السبب الخلق و
وعلینا الرزق فمن الیک منه براؤ کبراة عسی ابن مریم عن النصار
و ابن اخبار سلفه خلق و رزق از حضرت امه طاهرین صلوة الله و
سلامه علیه اجمیعین می کنند عموما خواه مستقلا ایشان را خالق بدانند
یا اینکه این حضرات را خالق و رازق غنی مستقل بگویند یا این معنی
که واسطه در خلق و رزق باشند چه مفوضه و عبد الله بن سبأ بعض قول تفویض
خارج از دین شده اند نه با اعتقاد قول باستقلال و علامه مجلسی علیه الرحمة
در لیلیه معروف با اعتقاد می فرماید و لا تعتقد انهم خلقوا العالم بامر الله
لما نانا قد بینا فی صحاح اخبار عن القول به و الاطربة ما رواه البرقی و غیره
من اخبار الضعیفه انه یقال و نیز علامه مجلسی رحمت الله علیه در محله سابع بجا
میفرماید ثان ما قالوا ان الله خلقهم و فرض الهم امر الخلق فهم مخلوق
و برزقون و یسبون و یحسبون و هذا الکلام تمجیل و جهلین احدیما ان
تقال انهم یفعلون جمیع ذالک بقدرتهم و ارادتهم و هم الفاعلون حقیقه
فیهذا کفر صریح و لت علی استحالته و لیه العقلیه و النقلیه و لا یتیب عاقل

من قال به وثانيتها ايه تعالى يفعل ذلك مقدار ثالا را و منهم كشاف عن
 واحيا المولى و قلب العصا حية و غير ذلك من المعجزات فان
 جميع ذلك انما يحصل بقدرته تعالى مقدار ثالا را و منهم كشاف
 صدقهم فلا يالى العقل ان يكون المخلوق المكنم و المسمى بالصلاح
 في نظام العالم ثم خلق كل شئ مقدار ثالا را و منهم كشاف و قد اوان
 كان العقل لا يجازى فيه كفا حاكما لكن الاخبار بالسالفه من القول فيمينا
 المعجزات ظاهرا بل صراحا مع ان القول به قول بما لا يعلم اذ لم ير ذلك من
 الاخبار المعبره فيما يعلم و ما ورد من الاخبار الدالة على ذلك كخطبة عليا
 و انما لها فلم يوجد الا في كتب الغلاة و اشياهم انتهى و حاصل ابن
 كلام در احتمال ثانی این است که فاعل غیر مستقل گفتن حضرت امیر
 صلوات الله و سلامه علیه جمیع را اگر چه عقلا باطل نیست اما دلیل نه دارد
 چیزی که دلیل نه دارد نه می شود بیان اعتقاد کرده جاسه آنکه اخبار
 دلالت بر نفی آن می کند و سید العلم آقا سید بن علی المدقانه
 در حدیقه سلطانیه میفرماید بغیر از خدا استعجاله خالق و مدبر عالم نیست
 خواه با استقلال باشد خواه بتفویض و اقدار استیلا و این همه در ضروریات
 دین است و منکر آن خارج از دین پس نمیتوان گفت که احدی غیر از خدا
 عز و جل خالق و مدبر علی الاطلاق یا واسطه صدور خلق و زوق است

که ماعدای آن واسطه خاصه هر چه است بتوسط واسطه است پس آنکه حکما
 فلسفه می گویند که واسطه فیض را که است عقل اول بل عقول عشره اند و آنچه
 این طایفه می گویند که فعل الله و قدرت الله و عقل کل بنی و امام علیهما السلام
 است و توسط خلق عالم ماسوی خود اند شرک است و آنکه گفته اند چه استجابت
 درین که حق تعالی جل جلاله بعد از آنکه بمقتضای حکمت بالغه بنای
 عالم بر سه باب گذاشته است را از میان مخلوقات برگزیند و آن را محل
 جمیع فیوض و توسط کل خیرات و جمیع تاثیرات گرداند و تصرف
 باشد و جمیع شایا تصرف تمام و عام باذن الله طرفه مضمونیت در میان
 و مبین و مواد علییه اصول اعتقاد محض نفی استجاء و چه مصرف دار و دلیل
 قطعی در اصول دین در کار است نه ادغام تحذیلیه و اگر محض رفع استجاء و در
 نظر ظاهری کافی باشد باید سجد و بلکه مطلق عبادت بر این وساطت روا دارند
 زیرا که در نظر ظاهر بینان استجاء می نه دارد که خداوند عالم برای فضیلت
 که جناب سید البشر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از حضرت ائمه اثنی عشره
 صلوات الله علیهم اند سجد و طاعت روا دارد و خصوصاً هرگاه ملائکه را بر
 سجد حضرت آدم مامور ساخته باشد حضرات که از حضرت آدم علیه السلام
 بهتر اند باید سجد و بر این حضرات مامور به باشد حال آنکه در شرع اسلام
 معبود و بر حق خبر ذات اقدس الهی قرار دادن عمده التوابع شرک

کفر است و همین است حال نقول فی خلق و رزق که حضرات قابل آن را بعد
 بعد الله تعبیر فرموده اند و بشرک نشان در نقول فی تصریح نموده و تاویل دور
 از کار عدم استقلال مثال تا و بلا کفار و مشرکین خورشید و آفتاب و یهود
 لایق اصغاریت اگر نظر تا ملنگرند خواهند داشت که این عدم استقلال که آن
 تعبیر حاجت و سطر آله خالقها الغنی بالذات و حاجت سائر خلق است لا اله الا الله
 می کنند عین نقول فیست مفسود که حضرات در استقلال باین معنی عمید اند که حاجت
 بخالی خود نداشته باشند انتقی موضع الحاجة من کلامه الشریف و اگر فاکر
 به نقول فیست استناد بخطبه البیان و نحو آن بکند جواب آن این است که این
 از روایات غلطه است و معارض است باخبار صحیح مسلمة بین الامامیه
 و اگر فرض کنیم صحت این خطبه را پس درین صورت واجب التاویل
 است و قاعده مسلمة اسلام است که متشابه را تاویل می کنند چنانچه بدیه الله
 فوق ایدیهیم را تاویل می کنند همچنین آیات موسوم به تمسک به متشابه
 و طرح محکمات جایز نیست کما قال سبحانه من حکمات احسن متشابهات
 فاما الدین فی قلوبهم زین فیستبعون ما تشابه منه ابتغوا الفتنة و ابتغاء
 تاویل و محقق میرزا ابوالقاسم قمی اعلی الله مقامه جوابی مبسوط اند
 سوال خطبه البیان و امثال آن دوار و در جامع الشتات
 مذکور است در ضمن آن میفرماید چه گونه عقل بخیر می کند که کس

از مجموع قرآن و احادیث و ادعیه دست بردار و کہ ہمہ دلائل
دارند برانیکہ خدائی غیر خدا نیست و انیکہ پیغمبر و ائمہ مدعی صلوات اللہ
علیہم ہندگان خدا و مطیع امر و مخالف از عذاب او و امیدوار ثواب
او ہند و از برائے این خطبہ ہم معلوم نیست کہ کلام کبیت و از کجا نقل
شدہ خصوصاً بعد ملاحظہ انیکہ در میان اصحاب حضرات ائمہ سلام اللہ
علیہم مثل مغیرہ بن سعید و ابو الخطاب و نظری الشان بودہ اند و
طریقہ آہنہا ہم ذریعہ بستی و در کتاب ہا سہ اصحاب ائمہ داخل کردن
بود و دیگر هیچ وجہ منطقی نسبت آن با حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ سلامہ
علیہ حاصل نمی شود بلکہ منطقی برخلاف آن است اگر نہ گوئیم کہ یقین است چنانکہ
از اچھ پیش گفتہ و بعد ازین ہم بیان خواہم کرد انتہی موضع الحاح و تفصیل
این مطالب در ہمین رسالہ فاضل فنی و افادات حسینہ خباب آقا سید العلما
ار علیہ السلام مقامہما و در حدیث سلطانہ نیز مذکور است من شاف علیہم حج الیہا
واللہ الہا و سہ - لا الہ الا اللہ العزیز

من اگر کسی ترجمہ اللہ عالم
اللہ اللہ بکن والد وانا
ست نہ گوید بخوبی انیکہ

عبدہ الرحمن محمد بن
علی بن محمد راکہ صو

الو الح ۱۲۹۰
سید حسن

فنی صفات و در ذات باری تعالی باید کرد آیا چنین کس موافق تہذیب
حق و حب راسے علمائے ما رضوان اللہ علیہ گفتہ است یا الشریعہ است

حاصل از برای این ترجمه مفهوم نمی شود و مراد از نفی الصفات
در کلام حضرت کمال توحید نفی الصفات بعینه نفی صفات زائده
است پس اگر مقصود از ترجمه مبرور و مبالغه در نفی زیادت صفات
است و آنکه بجز ذات مقدسه چیزی نیست ضرر ندارد و اگر مقصود
این است که معنی قادر و عالم محمول بر ذات مقدسه نشود پس این خلا
آیات و اخبار است که اثبات علم و قدرت در اخبار برای خداوند
عالم شده است و الله الهای و

الحسن
عنه

لا اله الا الله القو
عنه الحسن محمد بن
علی بن محمد الرضوی

س اگر کسی قائل بمعراج جسمانی و معاد
غیر جسمانی و هو قلیانی باشد امام راعل اربع برای کائنات قرار دهد
کافر است یا نه و اقلاً غیر مؤمن است یا نه ۱۲ معراج آن حضرت صلی
الله علیه و آله و سلم جسمانی بود و کجاست شریف است که درخت بغیر طبع
و القای عناصر و اشغال عناصر از جسم خود و با آسمان صعود فرموده و
اعتقاد باین از ضروریات دین است و همچنین معاد در همین جسم پاپ
الناس خواهد شد و منکر معاد جسمانی خارج از دین است و ائمه علیهم السلام
راعل اربع کائنات گفتن خلاف مذهب امامیه است چه علت فکری
خداست و ماده قدیم برای کائنات نیست بلکه خداوند عالم کائنات
را بی ماده خلق فرموده است آری ائمه علیهم السلام علت غاییه خلق میا

الواحدین
۱۲۹۰م

لا اله الا الله العلي
عبد الوالحسن محمد بن
علي بن صفدر الرضوي

کما ذات علیه الاحبار والقد العالم
س اگر کسی بگوید نبراندیا و اوصیاء

محل ظهور صفات باری تعالی اند
هر صفتی که در اینها یافته می شود حقیقتی صفتی باری است و بگوید که صفات
معصومین عین صفات الله است آیا قائل بعینیت صفات اینها با صفات
الیه کائنات است یا سلم و اقلا فاسق است یا نه ۲ ارج بسم الله و بالله و الله الحمد
حضرات انبیا و اوصیاء الیشان علیهم الصلوة و السلام متصف بودند با صفات
صفات حسنه و کمالیه که خداوند متعال انهارا و زوفاات مقدسه
حضرات الیشان خلق فرموده بود و مثل شجاعت و علم و ایشان را
منظیره معجزات و کرامات کرده بود و قدرت و لیاقت التسابی خلا
کریمه و عبادات و اعمالی حسنه و عصمت از خطایا و ذلوز و صیانت از قیام
و عیوب عطا نموده بود بطریق اجبار و اگر اهل بکفوفیات خاصه و الطاف
و اعطاف مخصوصه پس اضافت صفات مذکوره بحضرات الیشان
بمعنی وجوب و این یا و قیام این با است بذوات مقدسه ایشان بطریق قیام
متبعه و مشتق بمصداتش علی وجه المباشره و الحقیقه و این بارا بمعنی مکتوب
صفات برائی خالق کائنات قرار دادن از حلیه تحت عاقل بلکه محض
فاسد و باطل است آری اضافت و نسبت این با طرف خداوند تعالی

باعتبار خلق و ایجاد و عطای تو ان نمود چنانکه بالا اشاره باین کرده شد
 پس اگر شخصی از راه اشتباه و جهالت قائل بمغنی باطن مذکور شود و غلطی
 و عاصی خواهد بود و اگر عالمًا عابدًا بان اقرار نماید بذا را دۀ سخن مجاز سے
 و قائل شود به انچه مستلزم ان است از بودن ذات پروردگار مثل خواهد
 یا مرکب از اجزای خارجی یا تعدد واجب الوجود یا صاحب نقص و عیوب و ن
 خداوند و دو پس محکوم بکفر و ارتداد خواهد بود و الله اعلم
 س ایا وجود و ظهور صفات الیه در ذات حضرت پیاده معصومین
 علیه السلام است یا بمعنی که هر صفت که در معصوم علیه السلام می بینیم همه صفات
 الیه یعنیها است که در یکان یکان ظهور داشت مثل شجاعت و مروت
 و حلم و عزم و حسن الخلق و غیره جمیعاً معجزات و غیر معجزات و یا صفات
 معصوم عین صفات الیه نیست بیوند و تو جرد بعضی میگویند هر صفت معصوم
 معجزات و غیر معجزات همه عین صفات باری تعالی است چنین قول
 بیدینی است یا نه ارجح تفصیلش در جواب سوال اول گذشت و عطف
 یعنی اگر این کلام ماول ثابت بموجب کفر و بیدین است
 س معرفۀ امام علیه السلام عین معرفۀ باری تعالی است یا غیره ارجح
 چونکه ذات باری تعالی متمم مباین ذات امام و ذات همه مخلوقات است
 و صفات خدا عین ذات او تعالی است و معرفت کند ذات خدا

برای هیچ مخلوق ممکن نیست بخلاف معرفت ذات پیغمبر و امام و صفات
 ایشان که برای مردم ممکن است و پروردگار از صفات نقص و اوصاف
 جسم و خواص ممکنات از قبیل طول و اتحاد و مانند این با منزه و برتر است
 پس چگونه کسی را محال در باب لطرف اتحاد میان معرفت خالق و
 مخلوق خواهد بود و معاذ الله والله اعلم ^{العلما محمد بن محمد} ^{مصلی بن محمد} و سطره قرار دادن
 حضرت خانم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و ثمره علم السلام بین الهی و
 المرزوق و الخالق المخلوق جائز است یا غیر جائز ^{ج ۱۲} چونکه حضرات متکلمین
 علیهم السلام انکار از این هر دو امر میالفت تمام فرموده و ما را از اعتقاد و
 اقرار با نفعها منع نموده اند لهذا گفته آن از ضروریات دین اسلام محسوب
 گشته و الله اعلم ^{العلما محمد بن محمد} ^{مصلی بن محمد} پس جناب رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم و یا جناب امیر علیه السلام را علتی فاعلیه خلق با علیه فاعلیه
 و یا غله مادی یا سبب خلق کل ممکنات و التسن بیدینی است و کفر می
 است یا نه ^{ج ۱۲} بنا بر حدیث قدس ^{لولا انک لما خلقت}
 الا فلولاک جناب رسالت ما ب اهل بیت انحضرت را که الوارثه
 ایشان مشتق از نور مقدس انحضرت اند علت غایی خلق عالم می توان
 گفت فقط نه علت دیگر از علی ارحم الراحمین و الله اعلم ^{العلما محمد بن محمد} ^{مصلی بن محمد}
 پس معصومان علیهم السلام خصوصاً جناب رسالت مآت صلی الله علیه و آله و سلم

بانی و خالق کل ممکنات و جمیع کائنات را تسبیح صاف صاف پلا تاویل
 صحیح و اعتقاد برین کفر است بانه ارج چنین اقتضا و بظاہر لاریب خلاف
 دین است فقط رسیدن بنعمه الهی و محراب رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم و جناب امیر علیه السلام را عقل اول بسان خالق و مخلوق
 و استیلا و پیرو فلاسفہ کردند که آنها عقول عشره را و سایر ممکنات الخالق
 و ممکنات فرامیدهند سیدنی و موجب خروج از دایره اسلام
 است بانه ارج قول فلاسفہ درین باب باطل و ناصواب و مجهول
 است و اختیار آن بمعنی حقیقی عدا بلا اراده تاویل بمعنی صحیح کفر است
 و الله اعلم مصطفی بنعمه الهی و محراب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مخلوق بالا اصل بالذات است
 اند و تعلق فعل خلق باینها اصالت بالذات شدت و تعلق برب بیک
 ممکنات و سایر کائنات بواسطه اینها بالتبع و بالعرض شد و است
 اعنی چنانچه تعلق فعل تحریک بکشیته بالا اصل بالذات است بجا
 کشته بالتبع و بالعرض و بالقرین است آیا موافق طریق مستقیم اصولین است یا غیر
 گفته اند با مخالف دین مبین ارج از تحریر است اجوبه بجهت که جواب
 این در یافت می توان کرد و الله اعلم البقیه چنانکه از جواب چهارم ثابت
 شد که واسطه بخوبی کردن مطلقا ناجایز و کوجب سیدنی است

سن قدیم بالذات و الشئ الزوار حضرت چهارده معصومین علیهم السلام
 را چه طور است صحیح است یا ناجائز؟ حج این قول بمعنی حقیقه باطل
 و بیوج است و الله اعلم بالصواب ^{العلما} ^{مستوفین بن محمد} عتقا و کردن باین که کل ممکنات و سایر
 کائنات از ائمه معصومین علیهم السلام مخلوق و مجعول شد و هم عتقا و کردن باین
 که جمیع ممکنات و سایر کائنات بر ائمه معصومین علیهم السلام است آیا
 جائز است یا نه؟ حج از کلام مذکور غیر بیغی علت غائی مراد گرفتن خطا و
 باطل است و الله اعلم ^{العلما} ^{مستوفین بن محمد} سن وجود کل ممکنات را ما خود از وجود
 ذی جو حضرت سرور کائنات و جناب امیر علیه السلام در شئین و کل ممکنات
 و سایر موجودات را مخلوق بالغیر و ذات بابتیغات خباب رسالت
 مآب و جناب امیر علیه السلام را مخلوق بالذات عتقا و کردن صحیح است
 یا نه اگر معاذ الله چنین قول صحیح باشد باید که حضرت عتقا و تمام کائنات
 و یا عتقا و علی ممکنات باشند؟ حج جوابش از پاسخهای سابقه حاصل
 می شود و الله اعلم ^{العلما} ^{مستوفین بن محمد} حضرت علی علیه السلام میفرمودند بجز عتقا و غایتی
 سن ترجمه الله عالم الله و ترجمه الله خالق الله و الله رازق الله
 و الله معبود الله و الله بکذا باعتبار نفی صفات از بارئها لای صحیح و جائز
 است یا نه عملاً یا رسماً و امام ^{العلما} ^{مستوفین بن محمد} علی علیه السلام که کمال معرفت
 الله تبارک و تعالی از ذات بارئها است و اگر ترجمه این

عقل و نقل است پس معنی چه دارد ۱۲ ج مراد از صفات ذات
ذات خالق کائنات سلب زیاده است انحصار است بر ذات او و تعالی
یعنی هیچ صفتی علاوه از ذات پروردگار عارض او نیست مثل صفات
مخلوقات پس معنی الله عالم این است که خود ذات خدا و انوار گاه است
از همه اشیا بدون این که غیر ذات او تعالی صفت علم یا آله یا اوست
باشد که بذریعہ آن او را آگاه ہے حاصل شدہ باشد و همچنین معنی الله
قادس این است کہ خود ذات او تعالی توانا و صاحب حکومت و اختیار
است بدون این کہ صفت قدرت یا آله یا اوست علاوه از ذاتش بر او
او بوده باشد کہ بذریعہ ان او را توانائی حاصل شدہ باشد
مثل انسان و مانند او و همچنین دیگر صفات کمالیہ الہیہ را باید قائل
پس مرجع صفات الہیہ بطرف انتزاعیات است نہ انضمامیات
خواہ صفت ذاتی باشد مثل علم و قدرت و خواہ صفت فعل باشد مانند
خالقیت و رازقیت پس ترجمہ اللہ الخالق اللہ العزیز اللہ عالم اللہ المکبر
بی منہ است و تفصیلش تفرقہ میان مراد از صفت ذات و صفت
فعل موقوفست بر مطالعہ کتاب حدیقہ سلطانیہ و غیرہ از کتب کلامہ
واللہ اعلم بسم اللہ الرحمن الرحیم س امامت از نبوت و رسالت افضل و اشراف
و اعلاست یا نہ و اگر و اشراف اعلا و افضل پس اصطلحا اشراف و افضل

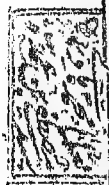
یا لَعْنَةُ اِذَا مَا مَسَّتْ لَعْنَةُ اَفْضَلُ هَسْتُ اَزْ رَسَالَتِ وَ نُبُوْتِ لَعْنَةُ بَسْ اَيَا
 بِمَعْنَى بِشَوَاسِ وَ سَرْدِ اَرَسِ وَ عَنِيْرَهْ اَشْرَفِ اَسْتُ اَيَا اَمْتُ
 بِمَعْنَى اَوَّلِ بِالْقَرْفِ مَفْصَلًا وَ اَضْحِ اَرَشًا وَ شَوْ د اَرَجِ بِاسْمَةِ شَجَا وَ اَلْاَحْمَدِ
 اَزْ كَلَامِ عَلَمًا اَعْلَامُ مُسْتَفَادِ مِىْ شَوْدْ كَهْ نَقْطَ اَمَامِ دَوَاكِرْ اَطْلَاقَاتِ بَشَرِيَّةِ
 مَعَالِىْ مُسْتَعْلِ كَرْدِيْدَهْ يَكُوْ اَنَجْ دَرِ مَحَبَّتِ اَمَامْتِ ذَكَرْ نَمُوْدَهْ اَنْدَ بِمَثَلِ اِيْنِ
 عِبَارَتِ كَهْ مَرَادِ اَزْ اَمَامِ كَيْسِىْ اَسْتُ كَهْ مُقَدِّمِ اَوْ مَشِيْوَ اِمَامْتِ بِمُفَرِّقِىْ بَاشَدِ
 دَرِ جَمِيْعِ اُمُوْرِ دِيْنِ وَ دُنْيَا مُثَلِ اِيْنِ بِمُفَرِّقِىْ نِيَايِشِ دَوَاكِرْ اَوْ نَهْ بِالْاَسْتِقْلَالِ
 وَ صَدَقِ اَمَامِ بَايِنِ مَعْنَى بِرَأْيِيَّةِ اَشْيِ عَشْرَ صَلَوَاتِ اَللّٰهِ عَلَيْهِمْ وَ بِمُحَمَّدِيْنِ بِرَأْيِيَّةِ
 حَقِّقِىَّةِ بِمُفَرِّقِ اِيْنِ سَالِقِيْنِ وَ اَضْحِ وَ عِيَانِ مُسْتَقْتِ عَنِ اَلْبَيَانِ اَسْتُ وَ اَطْلَاقِشِ بِرِ
 هَيْجِ يَكِ اَزْ اَنْبِيَا وَ رَسُوْلِيْنِ بِمَعْنَى نَهْ كُوْ رِجْمِ فِىْ بَاشَدِ دَوَمِ اَكْثَرِ مَرَادِ اَزْ اَمَامِ
 اِنْسَانِيْ اَسْتُ كَهْ مَنْصُوْبِ شُدَهْ بَاشَدِ اَزْ جَانِبِ بِرُوْرْ دِكَارِ بِرَأْيِ مَشِيْوَ اِيْمَانِ
 وَ مُقَدِّمِ اَلْوَدُوْدِ بَرَأْيِ مَرْدَمَانِ بِمَعْنَى بَابِ اِيْنِ كَهْ مَرْجِعِ غَلَايِقِ بَاشَدِ مَعْدَمِ اَمُوْرِ
 دِيْنِ وَ دُنْيَا اَكْرَبِىْ بِرَأْسِ اَوْ بِالْخُصُوْصِ شَرِيْعَةِ حَيْدَاكَ اَنْدَ اَحْكَامِ اِنْفَاذِ حُدُوْدِ
 سِيَاسَاتِ حَاكِمَانَهْ حَاصِلِ نَبَاشَدِ اَمَامِ بَايِنِ مَعْنَى اَعْمِ اَسْتُ اَوَّلِ
 كَهْ اَطْلَاقِشِ بِرِ بِرْهَنِيْ وَ رِسُوْلِ وَ وَجْهِيْ بِرِ حَقِّ صَادِقِ مِىْ اَيِدِ سُوْمِ اَكْثَرِ مَعْنَى
 دَوَمِ مُقَدِّمِ بَاشَدِ بَايِنِ كَهْ بِرَأْسِ اَوْ شَرِيْعَةِ حَيْدِيْدَهْ مَقْرُوْشِدَهْ بَاشَدِ وَ فَا بَرِ اَشَدِ
 بِمُفَرِّقِىْ اِيْرَاسْتِ وَ حُكُوْمِيَّتِ عَامَّةِ وَ سِيَاسَاتِ مَدَنِيَّةِ وَ اِنْفَاذِ حُدُوْدِ مَامُوْرِ بَاشَدِ

بجهاد و قتال با کفار و لکن مع تحقق الشرائط به احوالت و استقلال
 بر وجه نیابت و وصایت چنانکه در آیت *التي اجاءك للناس*
اماماً الا بمراد از لفظ امام ظاهر همین معنی است چنانچه مستقلاً
 می شود و از کلام بعضی مفسرین مؤلفین و اگر ثابت شود که حضرت خلیل اکرم
 بعد از نبوت شدن بر سالت باین خطاب مخاطب شده بود پس مراد
 بودن معنی مذکور از آن علی الظاهر متعین خواهد بود و اطلاق لفظ امام
 باین معنی که بالاتر از همه مراتب است بر هیچ وصی و نایب پیغمبری توان
 کرد بلکه بر اکثر انبیای صادقین هم صادق نمی آید کما لا یخفى پس این مرتبه
 اختصاص دارد و بحد پیغمبران اولوالعزم مانند حضرت ابراهیم و حضرت
 و جناب خاتم المرسلین که افضل از کافه ایشان بودند مرتبه جللیه مزبوره
 بطریق اولی فائز شده بودند و لکن اگر از این معنی بعضی قیود حذف کرده
 شود اعمی تجدید شریعت جداگانه و قیود احوالت و استقلال و مانند شش
 پس اطلاقش بر هر یک از ائمه اثني عشر صلوات الله علیهم صحیح است
 خواهد شد چنانکه از آیه *انفسنا و حدیث انت منی بمنزلة هادون*
من صولی الائمة لا منی بعدی مانند شش امرد کور ثابت می شود و
 خلاصه آنکه با دله معتبره ثابت گردیده که ائمه اثني عشر علیهم السلام مساوی
 مرتبه نبوت و رسالت و اکثر فضائل و مناقب کما لا یستلزم

انجمن خاتم الانبیا و کواکب مقصود است که بعضی از بزرگان و اعیان را بقیه
 پس حضرات ائمه بدی علیهم السلام درین مرتبه هم شریک گشته از جمله انبیا
 افضل که در بیدار و التفصیل لایحه المقام و العلم عند الدائم العلم اهل الامام
 میراثا عن عتقه العلماء علیهم السلام پس بقیه امامت را اعم مطلق از نبوت و
 رسالت نوشته اند چنانکه صاحب مجمع البحرین ایایا امامت بحسب لغته
 پیشوای مقصود است یا امامت مصطلحه الحج اطلاق لفظ امام چندان
 مستقل گردیده پس بنا بر بعضی انصاع است و بنا بر بعضی احتس و
 تفصیلش بالا غمقرب گذشته و امامت مصطلحه معروفة در علم کلام عام نیست
 والد علم العتقه امامت لغوی مقصود است العلماء علیهم السلام پس آنچه در
 مجمع البحرین است که امامت بمرتبه لا بشرط شمله نبوت و رسالت است
 و بمرتبه بشرط لا بشرط نبوت و رسالت را نیست ایازین عبارت از فضلیت
 امامت بر نبوت و رسالت لغته مستطبی شود و یانه اگر فضلیت امامت
 بر نبوت خجسته عمومیت امامت لغوی مستطبی شود و با جمیع افضل از حیوان و حیوان
 افضل از انسان و انسان افضل از زبد باشد و این غلط صریح است و اگر
 بالفرض لغته فضلیت ثابت شود پس ازین فضلیت امامت غیر لغوی ثابت
 کردن بیجا است یانه الحج لفظ امام لغته معنی مطلق پیشوای اعم است و عمومیت
 دلیل فضلیت نمی تواند شد والد علم العلماء علیهم السلام پس بقیه اشخاص گویند

والمستند

و نوشته اند که جناب سالت ماتب صلی الله علیه و آله وسلم امام خیر بودند
و امامت آنحضرت اشرف و افضل بود از رسالت و نبوت خود آنحضرت
پس همین امامت که افضل و اعلا و اشرف بود از رسالت و نبوت آن
سرو و رعینها بلا تفاوت و فرقی منتقل شد بسوی حضرت امیر علیه السلام
ابا چنین اعتقاد موافق اصول استناحیه است یا نه حاج تفصیلش
در جواب سوال ۱۴ محرز گردیده فقط العلی بن ابی طالب پس بعضی حضرت
نوشته اند که امامت کلی و مطلق و اعم از نبوت و رسالت حضرت
حق ماب است و نبوت و رسالت فرد امامت و خبری آن و مقید
ومی نویسند که همین امامت که کلی است و اعلا و اشرف از رسالت و نبوت
حضرت رسول منتقل شد بجناب امیر علیه السلام چنین اعتقاد و چنین کلام
صحیح است یا غلط ظاهر غلط معلوم می شود و باین وجه که چون امامت
مطلقه و اعم و کلی فرض کرده شد پس امامت جناب امیر علیه السلام هم
بک فرد آن امامت مطلقه است و نبوت انتقال آن کلی افضل و اشرف
بسوی جناب امیر علیه السلام معنی ندارد و باین وجه که از انتقال کلی اشرف
و اشرف غیر منتقل شد و بک انتقال خبری است افراد لازم می آید و باید اعم و کلی
منطقه در خارج یافته شود و طرفه اینکه بدون خبریات آن هو الاخیط عظیم
حج و بوجد کلی منطقه در خارج صورت بخوار ندارد و انتقال کلی معنی ندارد و



مس اگر کسی بگوید که امامت مطلقه کله است و اعم و برتر نبوت و رسالت جناب رسالت مآب خبری و اخص فرد آن کله است و باز بگوید که این کله و اعم اشرف است و افضل و اعلی از اخص جزئی و فرد خود چنین تمام کجاست و خط افتاده است یا نه ۱۲ ج خالی از اجمال نیست ^{العلما محمد باقر} ^{مصطفی بن محمد} یعنی مهمل است مس قول باین که امامت مطلقه کله و اعم است و نبوت و رسالت خبری و فرد اخص این کله و این کلی یعنی امامت بعینها منتقل شد بسوئی جناب امیر علیه السلام آیا این کلام محتمل النظام لازم می آید که جناب امیر علیه السلام نبی و رسول هم باشند معاذ الله یا نه ۱۲ ج مثل ما تقدم است ^{العلما محمد باقر} ^{مصطفی بن محمد} یعنی مهمل است مس امامت مطلقه را کله و برتر نبوت و اشرف و نبوت و رسالت جناب رسول خدا علیه و آله را خبری و برتر نبوت و اشرف گفتن و باز باین کله و چنین خبری استلزام قرار دادن باین طور که امامت مطلقه ملزوم و نبوت و رسالت لازم است صحیح است یا غلط ۱۲ ج متعش غیر متصور فقط ^{العلما محمد باقر} ^{مصطفی بن محمد} مس معیان امامت کله و نبوت جزو لازم گفتن باین طور که امامت ملزوم و نبوت لازم و بالعکس است صحیح یا غلط هم با تقریر استلزام که در سوال سابق فرمودیم بخارت و در و یا نه ۱۲ ج مثل سابق است فقط ^{العلما محمد باقر} ^{مصطفی بن محمد} یعنی صحیح نیست مس در کاسه از محمد بن سنان از زید بن حجام روایت می کند که زید گفت شنیدم از

حضرت ابا عبد الله علیه السلام که میفرمود ان الله تبارک و تعالی اتخذ امرا هدیما قبل ان یجد نبیاً وان الله اتخذ نبیاً قبل ان یجد رسولا وان الله اتخذ رسولا قبل ان یجد نبیاً قبل ان یجد رسولا و ان الله
 و نبوت مستنبط می شود باینه و اگر مستنبط می شود پس این حدیث صحیح
 است باینه و مثل این حدیث در کافی حدیث دیگر نیزست صحیح است باینه
 و اگر افضلیت امامت بر رسالت و نبوت ثابت شود پس میان ضرابیه
 که افضلیت امامت بحسب ائمه ثابت می شود و یا افضلیت امامت بحسب
 ج ازین حدیث افضلیت مرتبه امامت از نبوت و رسالت هر دو
 ظاهر می شود و لکن امامت بمعنی خاص منقیه بحسب قیود است نه امامت مصطلح
 چنانکه تفصیلش در جواب سوال (۱۲) بحمد الله و بحمد ائمه ائمه کرامین که گردیده پس اثبات
 افضلیت امامت جناب امیر علیه السلام از رسالت و نبوت جناب امیر علیه السلام
 علیه و آله و سلم ازین حدیث عجیب فقط مصطلحین العلما محمد باقر علیه السلام س اگر کسی اختراع
 کند که امامت مرتبه باطنیه است و نبوت و رسالت مرتبه ظاهریه مرتبه باطنیه
 اشرف و اعلا است از مرتبه ظاهریه پس امامت افضل و اعلا است از مرتبه
 رسالت و نبوت چمن اختراع در عقاید خوب است باینه ۲ حاج خوب نیست
 زیرا که قضیه که در حکم صغری است محض مختراع است و منوع مختراع را باید بدج

بقوت برساند و کبری هم کلیه ندارد و ۱۲ رس روایتی که در کافی از محمد بن
 سنان از زید شحام است و متضمن بر حصول مرتبه امامت برائمی خباب امیر خلیل
 علیه السلام است و در حقیقت براتب خلیل است صحیح سند است بانه و اگر
 صحیح سند است پس افضلیت امامت بر رسالت ازین روایتی ثابت می شود
 مانه ۱۲ ج بر تقدیر نبوت افضلیت امامت حضرت امیر ایم علی علیه السلام بر رسالت
 خود و حضرت می توانم بگویم که حضرت خلیل بعد استماع مراتب رسولان اولی الامر
 پیشوای انبیای غیر او و اعظم شدیده انکه مطلق پیشوای افضل باشد از رسالت
 چنانکه وضع است از قوله تعالی یومئذ یقول انا فیما صاصم
 نیرایم بدعون الی النداد و غیر این که امام اخبار و امام شرک
 و امام متقیان و امام فاسقان و امام المسلمین و امام الکافرین می باشند و غیر این
 نیست که اما غیر خلیل نیز از رسالت او افضل باشد و بر تقدیر فرض این امر نیز
 لازم نیست که امامت خود خباب رسالت است هم افضل بر رسالت خود و حضرت
 باشد و علی فرض لازم نمی آید ازین که مرتبه امامت خباب امیر خلیل علیه السلام افضل
 از رسالت رسول خدا باشد و انتقال همان مرتبه امامت که افضل از رسالت
 بود از خباب رسالت است معنیها الطریف خباب لایت است لاسمعی له پس چه طور
 افضلیت امامت امیر المؤمنین علیه السلام از رسالت خباب رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم و یا مساوات آنها ثابت خواهد بود و چون صورت استدلال

چنین است حیث از اثبات چنین دعوی که دومی رسول افضل از رسول اند قدس ۱۲
 پس اگر ثابت شود که فلان کس نقیضه المذهب دیر شیم احمد احسان است
 در سوء اعتقادات و یا پیرو سید کاتم رسته است و جناب رسول خدا و محمد ص
 علیه السلام را بطریق الخالق الخلق قرار دهد و در طریق البرزخ و المذوق فرود آید
 و انصرت و عقل اول چون اهل فلاسفه بگوید یا بانی کائنات بسبب جمیع
 کمالات فرار دهد و قائل باشد که جسم الطیر جناب رسول خدا منسب روح بود و بعد
 وقت المهرج فرقی و السلام لازم نیاید و بگوید که امامت مطلقه و عامه و
 برتر است از انشی افضل و اشرف و اعلی از رسالت و نبوت حضرت سرور کائنات
 و دومی مرتبه علما اجنبی نقل جناب امیر علیه السلام شد بلا فرقی و بگوید که ترجمه
 الد عالم الد است و الله رازقی الد الد الخالق الد الد و بگوید که صفات
 حضرات حقیقه صفات باری تعالی است معجزات و غیر معجزات جمیعاً و ازین قبیل دیگر
 منخرقات قائل باشد و با و دو کم مانگو ادعا اجتهاد بالاطلاق بکنند یا بافتند
 چنین کس غنچه در تمار جانیه است و ثواب هم حاصل خواهد شد برای مقتدیان با
 و بر غلط او اعتنا باید نمود و یا نه ۱۲ ارجح تقلید او و اقتدای او در نماز و غیر نماز
 مطلقاً جایز نمی باشد و اجتناب از بحثش میسر است لکن لازم است و العیون

تمام شد

العلامة محمد باقر
 صاحب
 سید بن طاووس

دیگر قابل غور و فکر مؤمنین است کہ در شب بیت و دوم ما و منفرد خانہ معلی
 القاب جناب مولوی صادق علی صاحب مجلس علم جناب سید الشہداء قتیل
 العبر علیہ التحیۃ والثناء بود فقیر نیز در آنجا موجود بود دیدم شخصی شاگرد رشید نعل
 معاصر یعنی شیخ محمد علی صاحب خراسانی را کہ چون برین فقیر نظرش افتاد خلاصہ
 معمول سبقت در سلام تعظیم تمام کرد تعجب کردم بعد ساعت چون مردم بسیار جمع
 شدند شاگرد رشید بر منبر رفت و از حضار اذن طلبید کہ ہر چہ بر زبان آرم و ہر
 مضامین کہ بیان کنم آیا شمار منی ہستید اذن دادند کہ ہر چہ میخواہی ما اذن ہستی
 بخوان پس بیان کرد آنچه خواست مردمان بر منبر مضمون بلکہ بر ہر جملہ واہ واہ
 و سبحان اللہ و معلومہ بر زبان جاری کردند و جناب ستطاب مولوی سید کاظم
 علی صاحب کہ از اہل مجلس تا آخر آن تشریف می داشتند و متوجہ بیان او بودند
 مگر ساکت و صامت شاہر عدل اند بر این ہمہ کہ در ذیل نقل می کنم تعجب است
 از مؤمنین کہ متوجہ بدل و جان بودند و از بیان او را منی بودند و سبحان و سبحان
 میفرمودند و حال آنکہ آن واعظ مضامین غیر مشعوہ و اعتقادات کفر و زندقہ
 و بعضی اصول فلو آمیز و عقاید باطلہ و انقوہ میکرد و اگر مؤمنین دانستہ و با ہوش
 و حواس مبادا دل بر خط او دوا و دوا بودند و بر آن معتقدات رضامند بودند
 پس برائے مؤمنین ستمین نیز کارشکل می انجامد کہ خلاف دین را شنیدن و بر آن
 رضامند شدن موجب بیدینی است و در تحت عموم ائمہ سمعت ہذا

و در کتابت از آن سخن تحقیق

قرینیت ربی داخل می شوند معاذ اللہ پس اگر چه رد کلام واعظ شاکر در شید
 شیخ معاصر چون مباحثه با جمال است و کلمو الناس علی قدر عقولهم
 نیز مقتضی است که رد او ممکن چه که اگر چه عبارت آسان و موضوع رو کرده شود تا هم چیزی
 مضامین عالیہ لا بد پس اینها از فهم آن قاصر خواهند ماند مگر محض سکوت و امر
 معروف و نهی منکر نیست ورنہ اینچنین بیانات و اہمہ در عقاید حقہ از چہل روز افزون
 خواهد شد لہذا بنظر ہدایت و سد باب برے آیندہ چیزے بر قلم آوردن پر ضرور و امر اہم
 می نماید و اللہ ہرگز مجادئے نویسم بحدیث اینکه مجادہ حرام است علی الخصوص در باب
 حق تعالی نباید نمود کہ مے کشد کم بیکے کہ لایق بنات مقدس او نباشد و از حضرت
 امام جعفر صادق علیہ السلام پرسیدند از تفسیر آیه **وَاللّٰهُ الْمُسْتَفْتٰی** فرمود کہ ہر گاہ
 سخن بحق تعالی بکشید باز استید و خاموش شوید و از ذات مقدس او تعالی تفحص تجسس
 نکنید و حاصل تفسیر آیه آن است کہ خلاص تمام بحق تعالی راجع و مستحبی می شوند و
 بہمین معنی است کہ **وَاللّٰهُ الْمُسْتَفْتٰی** و آن حضرت علیہ السلام فرمودند کہ امر فرزند
 آدم علی نبینا و علیہم السلام اگر مرغی دل ترا بخورد و سیر گرداند دل تو اورا بسبب کوی
 قلب تو و بقدر سرسوزنے چیزے بر چشم تو خندند آنرا بپوشاند بہر تبہ کہ چیزی را
 نتواند دید بہر تبہ چگونہ ارادہ تو آن باشد کہ باین دل چشم خود بدانی باو نشا
 ہزرگ آسمان و زمین را و ذات قادر و قدیم و واجب الوجود را و اگر راست میگویی
 کہ من شناسم خدا ختم خدا تعالی باین نگاہ کن باین آفتاب عالما تب کہ یک مخلوق است

از مخلوقات او اگر ترا یک ساعت قدرت باشد که بآن ساعت نگاه کنی چشم
 خود را بنور او منور گردانی پس تو راست می گویی که علم بذات مقدس و تعالی
 حاصل کرده و جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که بمنزعه و مجادله طلبین
 نماید زندق و بیدین گردد اما حجت گرفتن بر جماعت مخالفین دین بقول حضرات اول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام یا بمعانی کلام ایشان جا نیست
 کسی را که معانی کلام معجز نظام ایشان را نیکو داند اما کسی که معانی کلام ایشان را
 نیکو نداند شروع در آن ممنوعست و گفت لسان لازم چنانچه شخض از حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام سوال نموده از باب قدر حق تعالی حضرت چنین فرمود که
 قدر دریا بجای پایان است در آن قدم منهد و چون بار دوم پرسیده فرمود که قدر
 راه تاریک چیست بآن راه مرد و چون سوم بار پرسید جواب فرمود که قدر است
 از اسرار آگهی و پرده ایست از پرده های او و حرزیت از حرز های او که بر او
 شده است از پرده ضعیف خدا تعالی و در هم خمپده است و از فهم خلق
 و درست بر تبه که دریافت او نتواند نمود و مکرده شده است بخاتم حکمت
 خدای عز و جل و آن در سابق علم او معلوم است و مخفی گردانیده و بیک طرف
 نهاده آنرا از علم بندگان و قدر و مرتبه او تعالی بلند ترست از رسیدن عقلا
 و علمای فلائق و از این جهت در نه می یابند آنرا بحقیقت اکبیت و بقدرت
 ربانیت —

نقل و خط شاگرد رشید شیخ محمد علی انحرسانی - موعظه مفصله اولیٰ مؤمنین
 درود بخوانید کل حکماے اہل فلاسفہ قائل اند کہ **الْوَحْدُ لَا یَصْدُقُ رُحْنَهُ**
إِلَّا الْوَحْدُ حق گفته اند (یعنی از شی و احد چند شی پیدائش می شوند مگر یک شی)
 توضیح اینکه پدید آمدن لوح و قلم و عرش و کرسی و افلاک و کواکب و ملائک و
 عناصر و زمین و جنات و حیوانات و نباتات و جمادات کار باری نیست
 چرا که باری تعالیٰ واحد است و محض بسیط پس از او زیادہ از یک پیدائشده است
 لهذا حکما عقل را واسطه با قرار داده اند میان خدا و عالم کہ این عقل عشرہ
 تمام کائنات را خلق کرده اند و باری تعالیٰ محض عقل اول خلق کرد و پس و
 باز عقل اول پیدا کرد عقل ثانی را و فلک اول را و بکذا و در شرع ہم همین
 طور بودن و سائل ثابت است در خلق عالم کہ جناب باری تقدس و تعالیٰ
 کہ واحد محض است اول خلق کرد انوار ظاہرہ چہارہ معصومین صلوات اللہ
 علیہم اجمعین را و این بزرگواران خلق کردند کل کائنات را بنی توانہ شد کہ
 باری تعالیٰ واحد و بسیط محض است خالق و فاعل افعال کثیرہ باشد بلکہ بنابر
 شرع شریف ہمین حضرات معصومین علیہم السلام مثل عقل عشرہ در فلا
 خالق ما سوار اللہ تعالیٰ و جملہ کائنات اند مؤمنین را باید کہ باین اعتقاد راسخ
 بمانند۔

رَوِّ موعظه مفصله اولیٰ

اما آنکہ از اہل فلاسفہ بیدین محض اند قائل این فقرہ نامرئیہ و معتقد این شدہ

الْوَحِيدُ لَا يَصْدُرُ عَنْهُ إِلَّا الْوَحِيدُ و این شرک است بالضرورت پس میان
 دین و اسلام در شیخ نجفین معتقد بپنج و شرک را اختراع و تجویز یکمندی محض بجا
 و دور می نامند که در دین است که چون خلق کائنات بالفرض از ذوات ظاهر
 با تمام رسید پس این لازم است اعتقاد است بشکر را الباری تعالی عنه و حال آنکه
 شریک باری متعین و محال است سیمانزدگانه مسلمین عقلا و نقل و معتقد باین حاج
 از اسلام می شود با اتفاق سایر مسلمین و محض می شود با اتفاق کل مؤمنین اگر
 مسلمی بعد از قبول اسلام معتقد باین چیز باشد و لابد بر مرتبه فطری خواهد شد که تو باید
 قبول نه می شود با اتفاق کل علماء و واجب القتل می شود و زوجه اعتقاد کنند
 بر چنین منخرافات از کجاست بیرون می رود بل از این معتقدان ضلالت حضرت مصی
 علیه السلام لازم می آید بر ذوات واجب تعالی که افش است از تجویز شریک الباری
 تعالی و تقدس زیرا که حضرات معصومین را فاعل افعال کثیره قرار داد و خالق مخلوقات
 عدیده و جناب ایزد متعال را خالق بعضی مخلوق دانست البتة باشد با اعتقاد
 بوحده لا شریک له ندارد و یا معنی وحده لا شریک له بطور خود نخستین کرده باشد
 ان هو الا خبط عظیم و جمل مسیم - علاوه از این تجویز و ساطع استقامت کانت او غیر معتقد
 و قرار دادن غیبیه خدا یعنی نور حضرت موسی علیه السلام و جناب امده علیه السلام و ملاک
 را خالق عالم بدلیل اینکه خدا تعالی بحد صفت است چه طور نشان می دهد و افعال
 کثیره می تواند شد محض غلط است و عاقل و تدلیس بر عوام جاہل بدلیل اینکه

و بلیش باطل که مستحق نقیضین است که خالق و جاعل چند اشیا را نباشد بسبب
 بساطت و هم خالق چند معصومین علیهم السلام باشد و بود محال پس واضح می آید
 ضرورت است که بگوید که خداوند عالم خلق کرد و محض نور حضرت رسول خدا ﷺ
 الله علیه و آله و سلم را بپس و آنحضرت خلق کرد و حضرت علی علیه السلام را و حضرت
 علی علیه السلام خلق کرد و امام ثانی را صلوة الله علیه و او شان خلق کرد ثالثا
 و کذا العیاذ بالله اگر بگوید که چون این همه افوار نور واحد است پس خلق مخلوقا
 کثیره از مصدر بسیط لازم نمی آید می گویم که آیا میان این حضرات تفاوت
 ذاتی است فهو المطلوب و یا تفاوت عرضی فهو خلاف الواقع اتفاقا علی ان التما
 بالعرض بین المجموعات نیز موجب بطلان بساطت جاعل متصور و بود واضح
 بالانظر پس باید بگوید که تعددات حضرات علیهم السلام متعارف بالعرض و بالاعتبار
 بهم نیست این حضرات با هم بین محض اند من جمیع الوجوه و هو کما ترے۔
 باقی ماند سند بر این مطلب که مجوز وجود شریک الباری و معتقد بآن و مجوز
 باینکه خالق عالم معصومین اند و رانق عالم دخی و محبت حضرات اند کافرا
 و نجس ثبوت نجاست بر تقدیر ثبوت کفر و بدین و شرک ظاهر است و ثبوت
 کفر و الیاد و خرج اذ اسلام این هم واضح است ضرورت نیست که هر مطلب واضح
 البطلان بدلیل و سند باطل کرده شود که ظاهر است اگر خداوند عالم بسبب
 وحدت و بساطت خود عالم را پدید آورده بلکه همین افوار طیب معصومین علیهم السلام

و یا صرف نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم را خلق کرد و بس باید لقب بار میخواست
 خالق عالم و الله و رازق عالم و محیی و ممیت و رب العالمین و خالق کونین
 و مبعث و مرسل و خداوند عالم و غیر ما همه باطل شود و یا این همه القاب بر ذات
 بار میخواست مجازاً اطلاق کرده شود نه حقیقه و ثواب دادن و عذاب کردن قبر و رحم
 و غیره و لکب پیچیک فعل الهی نباشد ورنه تعدد افعال لازم می آید بحسب زعم اینست که
 از واحد کثیر صادر نمیشود و نفوذ بالله من الکفر و الضلالة - و اگر بخواهم که بخاطر
 مؤمنین بلسیل عقل و نقل ثابت کنم پس ادله نقلیه که هم ادله عقلیه است حقیقه
 اینست که کل علمائے افاضل اند بکفر قائل چنین قول و نهجی که آنها اینست که
 شیخ ابن بابویه فرماید در اعتقادات خود که غالیان و مغمضه کفارند - قائل است
 کسیست که اعتقاد بآکسیت و خدائی و خالقیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم با اعتقاد
 به نبوت و پیغمبری امیر المؤمنین یا باوقی ائمه اطهار و یا بخدائی امیر المؤمنین و از
 و مغمضه کانی هستند که چون حق تعالی خلقت حضرت سید المرسلین و حضرت
 امیر المؤمنین نمود جمیع مہمات عالم چه خلق عالم و چه ان نظام عالم و تدبیرش
 همه باین حضرات گزاشت پس ایشان زنده می کنند و ایشان می میرانند و یا
 روزی می دهند و یا پیدایند می کنند خلایق را پس در شعبه امین هر دو فقره نیز گنجانند
 اند و بحسب داند جوهران بدترانند و از ترسایان و مجوسان بیشتر بدترند پس
 از اینجانی نیز ثابت شد که شیخ احمد احسانی کا فر بود و بحسب که فدوات حضرات سید

المسلمین و ائمه طاهرين را خالق عالم و واسطه خلق کائنات می دانست و بعضی
 آنها نیز کافرند که فیض انواری را یا لفظ کن را خالق کائنات می دانند و همچنین آنها
 کافرند که بخداست بر حق و در خطای دیگر را شریک می گردانند اعنی طائفه ملحد
 و ضلالت و آنها نیز کافر و نجس اند که از اقا نیم ثلاثه خدا را می دانند میگویند
 اقوم الاب و ازافات گویند و دیگر اقوم الابن و آنرا علم خوانند و سومی
 اقوم اکیوۃ یعنی روح القدس و اقوم بینه رومی اصل چینی را گویند و روح
 القدس حبیب بیل و حضرت عیسی علیها السلام را اراده می نمایند و خدا را ضعیف
 نیست از بندگان خود که حجت یار کفر کنند و بذات باری تعالی شریک گردانند
 و در شرح باب هادی عشر علامه حلی رح قول الواحد لا یصد عنه الا الواحد را
 باطل و بی وجه گفته شد بلکه در تجرید و شرح تجرید و غیره هم باطل کرده شد و اگر چه
 دارند و اگر چه مطالعه کنند و ظاهر است که چون خالق کائنات و مدبر عالم
 غیر باری تعالی باشد باید باری تعالی در افعال خود محتاج بغیر باشد و احتیاج
 از شان ممکن است پس خداوند عالم واجب الوجود نباشد بلکه ممکن و محتاج
 باشد و خداوند چه کفر صریح است خدا را ازین اقوال و شبهه نجات
 بدو آمین یا رب العالمین و همین قدر برای سند کافیت از برای هدایت
 یابندگان و اگر نخواهم زیاده تر ازین بنویسم رد کنیم پس بر هر رو این معتقد قرآن
 محمد است پس باید دانست که در سوره رحمن است الرحمن علم القرآن

در بیان این که خداوند عالم را خالق کائنات می دانند

خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ یعنی خداوند عالم تعلیم کرد قرآن را و پدید آورد انسان
 را و این بیانی بخت بیان داد پس از و انچه بیچاره است پس قسم که حق تعالی واحد
 بسیط است و خلق چند اشیا و مصدر چند افعال نمیتواند شد پس چگونه فعل تعلیم
 قرآن و تعلیم بیان و پدید کردن انسان که یک فعل مغایر فعل آخر است از و احد بسیط
 صادر شد حال آنکه خداوند کریم خود اقرار است فرماید که من خود بلا شریکت احدی علی
 افعال کشیده ام و در همین سوره باین فرماید و السَّمَاءُ مَرْفُوعًا وَ السَّيِّدُ
 الْمِيزَانِ وَ بَارِئُ مَا يَدُورُ وَ الْأَرْضُ ضَعْفَاءُ لَلْأَنَامِ وَ بَارِئُ مَا يَكْشَعُ
 الْإِنْسَانُ مِنَ صَلَاسَاتِهِ كَمَا الْفَكْرُ وَ خَلَقَ الْجَاكُ مِنْ مَّاءٍ حَمِيمٍ تَارِ
 یعنی آسمان را خداوند عالم خلق کرد و بلند ساخت و میزان اعمال را خداوند عالم
 پدید کرد و قرار داد و زمین را بر اسی عباد خود خداوند کریم پدید کرد و بجایش
 وضع کرد و آدمیان را خدا پدید کرد از گل مثل خدث و جنات را خدا پدید کرد
 از آتش بلا و یعنی از شعله محضه یا ایها الناس احبوا ربکم الذی خلقکم
 وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ الذی جعل لکم السما و الارض فی سبیل
 وَ السَّمَاءُ بِنَاءٌ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا
 مِنْكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ یا بعضی از مردمان
 عبادت کنید پروردگار خود را که او پدید کرد شما را و آنها را که قبل شما بودند
 شاید که پرستگار بشوید چنان پروردگار که زمین را بر اسی شما فرست ساخت

آسمان و اعمارت و نازل کرد از آن آب را و میوه از زمین پیدا کرد و براسه رزق شما
پس قرار دهید براسه چنین پروردگار را حال آنکه شما این همه را میدانید و در پر
رستم سوره نمل است اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَاَنْزَلَ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ
مَاءً فَانْتَبٰتُا۟ بِهِۦ حَدَاقٍ ذَاتِ لَیۡحَةٍ جَمَاجِمَ كَاۡنَ كَلَمَۃٍ اَنْ تَنْسُوۡا شَجَرَهَا ؕ اِلَیۡهِ رُجُوعُ
اَللّٰهِ ؕ بَلْ هُمْ قَوْمٌ لَّعٰیۡلُوۡنَ ؕ اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ فَرَاشًا وَّجَعَلَ خِلَافَهَا
اَنْۢحَارًا وَّجَعَلَ لَهَا رِیۡسًا رَّیۡسًا وَّجَعَلَ بَیۡنَ الْبَحْرِیۡنِ حَاجِزًا ؕ اِلَیۡهِ رُجُوعُ
اَللّٰهِ ؕ بَلْ اَلۡتَرٰهُمۡ لَا یَعْلَمُوۡنَ ؕ اَمَّنْ یَّجۡبِیۡ الْمُضۡطَرَّ اِذَا دَعَاہُ وَاِذَا
یُکۡشِفُ السُّوۡءَ وَّیَجۡعَلُ لَکُمۡ خَلَافًاۢ لِّلۡاَرْضِ ؕ اِلَیۡهِ رُجُوعُ اَللّٰهِ قَلِیۡلًا مَّا
تَذَکَّرُوۡنَ ؕ اَمَّنْ یَّجۡدُکُمۡ فِی ظُلُمَۃِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَمِنْۢ مُّرۡسِلُ
الرَّیۡحِ اَخۡبَرُۢمۡ بِسَرَّائِمَیۡنِۢمۡ یَدۡبُرُ رَہۡمَۃً ؕ اِلَیۡهِ رُجُوعُ اَللّٰهِ تَعَالٰی اَللّٰهُ
عَظِیۡمُ الْکُوۡنِ ؕ اَمَّنْ یَّبۡدِءُ الْخَلۡقَ ثُمَّ یُعِیۡدُہٗ وَ مَنۢ یُّرۡسِلُ سَکۡنَ
مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ ؕ اِلَیۡهِ رُجُوعُ اَللّٰهِ ؕ قُلْ هَآؤُنَا بُرۡہَانُکُمۡ اِنۡ کُنۡتُمۡ
صَادِقِیۡنَ ؕ قُلْ لَا یَعْلَمُ مَنۢ فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ الْغَیۡبُ اِلَّا
اَللّٰهُ ؕ وَ مَا یَشۡعُرُوۡنَ اَیَّٰتِہٖۡ یُبۡعَثُوۡنَ ؕ بَلْ اِقۡلَافُہُمۡ
فِی الْاٰخِرَةِۢ بَلْ هُمۡ فِی شَکٍّ مِّنۡہَا بَلْ هُمۡ مِّنۡہَا عَمُوۡنَ ؕ یَاۡزِیۡرِیۡنَ سُوۡرَۃُ
مَ فَرَاۤیۡدُ اِنْ شَمِعُ الْاَمَنُ یُوۡمِیۡنَ اَلِیۡتِنَا فَاۡنۡصُرۡمُکُلُوۡنَ ؕ وَ بَاۡزِیۡرِیۡنَا
مِیۡقَیۡدِیۡۤاۡتِ النَّاسِ کَاۡنُوۡا یُنۡتَبِہُوۡنَ ؕ وَ یَوۡنَ نَحۡشُرۡمِیۡنَ اَمۡلِیۡ

قَوْمًا مِّمَّنْ يَكْتُمُونَ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ۝ حَتَّىٰ إِذَا أَجَاءُوا قَالَ أَتَقْتُلُونَهُمْ
 بَلَايَا فِي وَهْمٍ حُطُّوا إِلَيْهَا عِلْمًا أَمَّا ذَا كُنْتُمْ أَكْمَلُونَ ۝ وَبَارِئُ السَّمْعِ
 يَرَوْنَاهَا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنَّ فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
 لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ یعنی کہ ام شخص بیا فرید آسمانها و زمین و سمع و
 اور و از برے شما آب را از آسمان یعنی بخیر خدا سے برحق دیگر سے نیا فرید
 و نہ نازل کرد آب را و رویا نپیغم باغما سے تازہ تازہ را کہ براسے شما ممکن بخیر
 کہ شما بروایتیہ در خست بن را آیا با خدا سے برحق دیگر سے شریک است کہ او
 با خدا شریک شدہ آیتن کار ہمارا با انجام برساند دیا دیگر سے ہوا سے خدا محم
 این کار ہمارا کہ وہ است چنانکہ کفار زعم و ادعا سے باطل سے کنند بلکہ این
 کہ وہ سے ہستند کہ از راہ راست کج رفتار سے کنند نہ بلکہ سے پرسم کہ کدام
 شخص زمین را جائے قرار ساخت و در میان زمین جو سہا و نہ را پیدا کرد و
 زمین کوہ ہا بیا فرید و کرد میان وہ دریا پر وہ آسمان شخص دیگر شریک است
 با خدا سے برحق بلکہ اکثر آیتن براین امر اعتقاد نہ سے آرند نہ بلکہ سے پرسم
 کہ کدام شخص قبول سے کند دعا سے در ماندگان و پریشان را چون دعا
 کنند و کہ سختی ہے پریشان را دفع سے کند از ایشان و کہ سے کند ہمارا آجاک
 نشین زمین آسمان شریک ہے خدا سے برحق معبود مطلق کم اشخاص ہستند
 پذیر طاعت شغلہ و این امور را بطور حق سے دانند و سبب سے آرند کہا

کیفیت کہ شمار راہ سے نماید در بیابانها و دریاهاست و که می فرستد
 باد را پیش رحمت خود مشرود و مینهد آیا شریکی و خالق هست با خداوند
 عالم برحق و متعال حق اینکه خداوند عالم شریکی در خلق کائنات هیچ ندارد
 و این عیب و شرکست پاک و منزه و برتریست آیا کیت که نخستین پیدا
 کند تمام خلق را و باز دوباره پیدا کند تمام خلایق را و کیت که روزی می
 شمار از آسمان زمین آیا دیگرست هست با خداست برحق که این همه امور
 را خلق کند اگر مشرکین این امور و کفار او عاقلان این امور میکنند
 ای پیغمبر بگو از آنها که بر دعوی خود دلیل بیاورید اگر دعوی شمار است
 است و برحق و در نه دعوی بی دلیل قبول عقل نیست بگو ای پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم نه من دانند ساکنان زمین و آسمانها غیب را بجز الله تعالی و هم نمیدانند
 که کی برانگیخته خواهند شد بلکه علم ایشان در باب آخرت منکف شد بلکه ایشان
 مشبک دارند در باب آخرت بلکه ایشان در باره آخرت مثل نابینا اند و باز
 می فرمایند خدا تعالی که ای پیغمبر صلی الله علیه و سلم نه من شنوا فی کسی را که آنها
 را که ایمان آورده اند پریشانیه من که آنها مسلمان اند البته و باز ارشاد
 می شود که به تحقیق که بایات ما و مخلوقات و صنایع ما اعتقاد را هیچ نمی دانند
 و روزی که برست انگیزیم همه را ستی گردست را که تکیب معجزات و مصنوعات
 من می گردانند پس چنین کسان طائفه طائفه مجتمع کرده خواهند شد و سیطره

اساده کرده می شوند تا رسیدن طائفه دیگر و بگذرانا وقتیکه جمع آیند این همه گروه که
 انکار خلق و صنعت با می کنند با ایشان بگوید خدا متعالی که آیا دروغ
 معلوم کردید صنایع و بدایع و خلق و جعل مراد از روستای یقین و اعتقاد و احاطه
 این صنایع و نشانیهاست مرا نه کردید آیا چپ می کردید باز همین جاسنین ارشاد
 می فرماید که آیا ندیده اند که من پیدا کرده ام شب را براس آرام آنها و من پیدا
 کرده ام روز را تا با آنها روشن بخشد هر کسینه درین باب نشانیهاست براس توکی
 که مسلم و مومن اند نه براس دیگران و در سوره رعد است قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰوٰتِ
 وَالْاَرْضِ قُلْ لِلّٰهِ قُلْ اَفَاتُخِذُكُمْ مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاءَ مَا بَعْدَ اَنْ يَمِيزَ بَا
 مِے فرماید قُلْ لِلّٰهِ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَيُّوْمُ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
 مَاءً يَنْبُتُ بِهِ الشَّجَرُ اَمْ يَكُنْ لَكُمْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ اَمْ يَكُنْ لَكُمْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ
 شما تجویز کردید بحسنه الله تعالی دیگران را حایتی و بعد از آن ارشاد می شود
 بگو خدا متعالی معبود برحق پیدا کننده هر شئی است در حالیکه آن خالق بارحق
 واحد محض است فکر کننده مادل کرد و از این قبیل آیات در تمام قرآن بیا
 ست و نص میرسد برین که خالق عالم و رازق عباد و صانع سما و ارض و هر شئی
 و کرسی و درونخ و بهشت و عناصر و غیره بحسنه الله تعالی و دیگر کسی نیست
 نه شرکته نه توسط مستقلاکان او غیر مستقل چنانچه در سوره واقعه همین طوری
 کریم خالقیت مستقله خود را بیان فرموده است و بگوید اَنْخُنْ خَلَقْنَاكُمْ

فَلَوْلَا لَقَدْ قَوْنُ مَا أَفْرَأَيْتُمْ مَا تَمْنُونُ ۖ إِنْ تَنْتَظِرُونَ إِلَّا أَنْ يَخْلُقُوهُ أَمْ تُنْتِظِرُونَ
 لِقَاؤَهُ غَيْرُ مَا بَدَّيْنَاهُ الْمَوْتُ وَمَا ظَنُّ الْمُسْلِمِينَ ۖ إِنْ يَنْزِلُ الْغَمُّ إِلَّا عَلَيْهِمْ
 امْتَاكُمُ وَنَسْنَأْكُمْ فَمَا لَا تَعْلَمُونَ ۖ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا
 تَذَكَّرُونَ ۖ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ۖ إِنْ أَنْتُمْ تَرْضَوْنَهُ أَمْ حِجَابُ الزَّادِ
 رِيحُونَ ۖ تَأْتِيهِمْ تَرْجِعُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۖ بِمَعْنَى مَا أَفْرَأَيْتُمْ
 شَمَارًا پَس چرا باور نهی کنید و یقین نهی آریه ایامی بینید منی خود را که
 در رسم زمان خودی ریزیه آنرا که آفریده است آیا شما آفریده اید یا ما آفریده
 ما معین کرده ایم در میان شما موت را و نیستیم از این عاجز شده از آنکه قوس را
 مثل شما و بدل شما بیا فریم و بیا فریم شما را در حلقه که نهی دانید شما
 آن عالم را و هر آینه دانسته اید پیدایش تخمین را پس چرا پند نهی گیرید
 و آنرا یاد نهی کنید آیا دیده اید آنرا که می کارید که آنرا شما می رویانید یا ما
 رویانده ایم اگر نخواهیم که آن زراعت را گیاه در هم شکسته سازیم پس شما به
 قبح می مانید و هیچ نمی توانید کرد بخیر اینکه گویند مجبور شده که ما تاوان
 شدیم بلکه می گویند که ما محسوس کرده شدیم آیا دیده اید آن آب را که می
 آشامید آیا شما سرد و آرد و اید از ابر یا ما نازل کننده ایم اگر نخواهیم که آنرا
 شور گردانیم پس شکر چنانچه می کنید آیا دیده اید آن آتش را که از میان شلخ
 درخت بر می آید آیا شما آفریده اید درخت آن را یا ما فرستاده آن را هستیم

ما ساختیم آفر ابرائے پند شما و ہر سے منفعت مسافران پس پروردگار بزرگ
 خود را پاک و منشر و برمی از شرکت و متاثر پدائید و پاکی و تقدس او را یاد
 کنید پس سوگندے خودیم بافتادن ستارہا و این قسمی ست بزرگ اگر شما
 رتبہ این افتادن ستارہ ہا را پدائید کہ این کتاب قرآن ست گرامی قدر
 نوشته شدہ است در کتاب پوشیدہ کہ دست نہ سے رسانند بآن مگر آن
 کہ ظاہر اند لاریب فرستادہ شدہ است از پروردگار عالمیان آیات
 از این امر انکار کنندہ اید کہ نازل کنندہ شخص دیگرست و بیاری خصمہ خود
 این تذبذب خود را پس گشتا قار بر خلق و رزق و این صنایع و ایجاد عالم
 ہستید آنگاہ کہ روح سے رسد تا جگہ و شما آنگاہ سے بینید و حال آنکہ تا نزدیک
 ترام با او بہ نسبت شما و لیکن نہ سے نگرید پس اگر شما مغرور و مجبور نیستید چرا
 باز نہ سے گردانید آن روح را اگر بر دعوے خود راست گویندہ اید و در سورہ حم
 قُلْ اَنْتُمْ لَكُمْ فُرْقَانٌ بِالَّذِي خَلَقَ الْاَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ اَنْدَادًا
 ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ یعنی بگو ای پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آیا شما کاسر
 سے شوید از انکار این امر کہ باری تعالیٰ پیدا کردہ است زمین را در دو روز و آیا
 قرآن سے و منجیہ با خداوند عالم سوائے خدا را خداوند عالم ست پیدا کنندہ ہما
 عالم و ہمین طور در تمام قرآن حکم الہی خلیہ بخیلین آیات و کلام الہی موجودست
 اگر کل آیات دالہ بر مدعا سے خود را نقل کنیم لا بد چنہ جزو کاغذ سیاہ سے شود

و بمقدار چند پارہ این آیات یکجا جمع می شود پس بقایہ این نص ہائے میرح
 مخالفت خدا تعالیٰ کردہ خالق عالم و موجود کائنات عرش و کرسی و دوزخ و بہشت
 و زمین و آسمان و جن و انس غیر بار تعالیٰ را تجویز کردن محض کفرست لہذا
 قدیم اعدل اعنی خود بار تعالیٰ حیرانم چه طور این مردمان جرات می کنند و جود
 ادعائے اسلام چه طور مخالفت کلام الہی و کلام نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کلام
 امام علیہ السلام کردہ کفر و زندہ را اختیار می کنند آیات می فہمند کہ قرآن سیر
 را کہ نازل کرد و توریت و انجیل و زبور را کہ نازل کرد بر عسم و اخطا بنے و خوف
 تعدد افعال لازم می آید لاجل و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم المتعال عن اللبس و
 النقص و کون الامثال و تعدد القہار و شرکہ من لا حدوث و الزوال و عن الایض
 و الامکان و مباح الکمال و زوید الزوال و الاستعانة والاستعداد و الاستقلال
 لانه الافضل المفضل الاكمل کل الکمال تدیم ازلی او حد وابط و واجب الوجود
 و حدیم المثال و لا اله الا هو لا خالق و لا رازق و لا مانع الا هو و لا محیی و لا میت
 و لا مبعث و لا معید الا هو و حدہ لا شرک لہ و ما اوجد شیئا الا هو اجدہ و ما
 جادہ اجدہ الا هو حد لہ و من موز شرک لہ فمویغذبہ و من اعظم بہ یوفقه و من تاب
 الیہ عسیبہ فقد تاب الیہ - و اگر کسی بگوید کہ آیاتے کہ درینجا نقل کشیدہ شد
 اکثر انہما سیب جمع منکلم است پس معلوم می شود کہ او تعالیٰ در کار ہا و افعال خود
 شرک دار و منے گویم کہ خبرم کس از تعاسیر و احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم

احادیث شائسته اطهار علیهم السلام بے خبرت بلکه در قرآن شریف بسیار جا باریتعالی
 بغیر واحد تکلم نیست کلام مفکوره است و شخصی و انحصاری جمیع متکلم نیست کلام متیون
 کرد و جمیع است علی الخصوص شخصی که رتبہ ایشان و سنی المکان باشد بسیار متیون
 غیر اسمی و در تمام قرآن شریف بغیر تسمیه واحد تکلم هم جناب باریتعالی بسیار جا
 مفکوره است چنانکه در آیات منقولہ و رایجہ موجود است و مثل اینکه قل انما هو الله
 واحد قل انی بربکم فما تشکرون و مثل سینم الله مع الله ولا اله
 الا الله وحده لا شریک له طو شاید در سورہ ہود است تشهد و آیت
 بجزئکم فما تشکرون و مثل این الله لا اله الا هو رب العرش
 العظیم و الله یبدی الخلق ثم یعیدہم الیه و مثل این الله الخلق
 کل شیء و هو علی کل شیء قیوم و مثل این او لم یعلموا ان الله
 یمسک الرزق و مثل این ان الله هو الرزاق ذو القوۃ المتین
 و مثل این یبطنہ و نقالکم لیسرکون و مثل این صد آیات است کہ
 دلالت دارد بر این کہ باریتعالی فاعل فعل خود بدون شرکت احدی است چنان
 کائنات محض باریتعالی است محض دیگر نہ معین است نہ شریک است نہ واسطہ است
 است نہ عنیبہ مستقلہ نہ دیگر یہ بجز باریتعالی قدیم است نہ الہ است نہ واجب
 الوجود نہ مثل باریتعالی نہ مشیر باریتعالی در خلق و جعل کائنات است تعظم الله
 ربی و اتوب الیه حق تعالی در سورہ بقرہ فرماید کہ هو الذی خلقکم

مَا فِي الْأَرْضِ خَلْقًا ثُمَّ اسْتَخْلَفْنَا فِي السَّمَاءِ فَتَوَّجَيْنَا سُبْحًا
 وَنِيرًا فَمَرَّ بِكَ قُلُوبُكُمْ ثُمَّ يَمْسِكُكُمْ ثُمَّ يُعْطِيكُمْ مِمَّا ارْتَدَّ عَنْكُمْ مِصْرِبًا
 أَنْظَرْنَا مِنَ الشَّمْسِ سِتًّا كَمَا خَالِقُ وَرَازِقُ وَحَيَاتُ وَهْنَدَه وَمَوْتُ وَهْنَدَه اللَّهُ تَعَالَى
 مَعْبُودٌ وَبَرَقَ سِتُّ حَالًا بَابُ فَهْدٍ كَهْدُهُ حَادِثُ نَفْسٍ صِرَاحُ سِتِّ بَرَايِنِ كَهْ
 خَالِقُ كَائِنَاتٍ وَمَصُورُ سُبُحَوَاتٍ وَبِيدَا كُنْدَه مَرْدَانِ وَجَنَاتِ وَسَبْعُ أَرْوَاحِ
 وَبَعَثُ وَمِيتُ وَحْيُ وَرَازِقُ وَرَسُولُ أَنْ عَلِيمُ السَّلَامِ وَبِيدَا كُنْدَه أَفْلَاكِ
 عَرْشِ وَكُرْسِيِّ وَلُوحِ وَقَلَمِ وَخَالِقِ جَهَنَّمَ وَجَنَاتِ مُحَضَّرِ بَارِئِ قَالِ سِتِّ وَدَوَاغِ
 مَعَاذِ اللَّهِ هَبْ سَبْعُ وَجْهَاتٍ نَهْ شَرِكِ وَنَهْ خَالِقِ مُنْقَلِ وَنَهْ وَاسِطِ خَلْقِ حَبْرَةِ
 حَضَرَاتِ مَعْصُومِينَ عِلَّتْ غَانِيَهُ خَلْقِ عَالَمِ أَنْدِ وَبَسْ نَهْ مَعْمُورِيَهُ وَنَهْ مَادِيَهُ وَنَهْ فَا عَلَيْهِ
 نَهْ تَامَهُ نَهْ نَاقِصَهُ نَهْ ذَاتُهُ نَهْ عَرَضُهُ نَهْ اَعْتِبَارُهُ نَهْ اَنْتِزَاعُهُ نَهْ اَلْفَنَاءُ نَهْ حَبْرَتُهُ
 نَهْ اَنْفِصَالُهُ نَهْ قَدِيمُهُ نَهْ حَادِثُهُ نَهْ سَابِقُهُ نَهْ لَاحِظُهُ نَهْ كَمُكَ وَرَقْلُ اَحَادِثِ خَلْقِ طُولِ
 مَعْنَى شُودِ وَبَسْ اَيْنِ اَوْرَاقِ بَرَاخْتِصَارِ نَهَادَه شَدِّ لَهْذَا اَيْنِ مَخْتَصِرِ مَعْنَى رَافِعِ
 بِرَقْلِ اَحَادِثِ شَرِيفَةٍ نَهْ مَعْنَى كَمِ اِذَا اَيْنَدَه خَوَاشِشِ مُؤْمِنِينَ بَاقِي مَعْنَى مَانَدَ صُرُورِ
 بَرَّةِ ثَانِيَةِ بَعْضِ اَنْ اَحَادِثِ رَافِعِ مُؤْمِنِينَ خَوَاشِشِ كَزَانِيَةِ اَلْكَوْنِ
 مَعْنَى خَوَاشِشِ كَمِ قَوْلِ اَهْلِ فَلَاسَفَةِ مَرْدُودِينَ رَافِعِ صُورِ كَبْسَمِ يَافِي تَفْصِيلِ تَارِ سَالِ
 وَرَازِقِ نَهْ كَرْدُودِ بَعْدِ بَقْضِ وَتَوَجُّهِ بَرَادِلِ حُكْمِ فَلَاسَفَةِ مُتَعَلِّفِينَ عَلَى سَبِيلِ
 اَلْاَجَالِ بِسُورِ دَازِمِ حُكْمِ بِيَدِ مِيكَوْنِدِ كَهْ اَلْوَالِدِ لَا يَصُدُّ عَنْهُ

الا ان لم يكن يعني مسلم است که باری تعالی بسیط است من جمیع الوجوه وعلته است
 یعنی وجود او بنفسه است و از وجود او وجود غیر او حاصل و مخلوق میشود
 پس مسلم است که باری تعالی بسیط و علة و واحد است و علة بسیط فی حد ذاتها من جمیع
 جهات می باشد حال است که مصدر زاید از واحد بشود و بسبب اینکه اگر مصدر و چیز از
 مبدأ واحد علی الاطلاق باطل بشود مصدر زاید از دو در حد اولی باطل نمی
 بود پس بطلان مصدر و چیز باین پنج است که اگر دو شتر از واحد بسیط
 بشود و درین صورت از دو حال خالی نیست یا واحد بسیط لازم می آید که مرکب
 بشود یا تسلسل لازم آید و بودن واحد بسیط مرکب و یا تسلسل هر دو محال و
 مستنیست و چون لازم باطل است پس لزوم هم باطل ای لزوم محال بسیط
 فرض صدور و شتر از واحد شد اگر لزوم فرض کرده اند می شد چرا این محال
 پیدا می شد پس صدور و شتر از بسیط واحد علی الاطلاق محال و مستنیست
 باقی مانند اثبات این امر که میان این امر که میان فرض صدور و شتر از واحد
 حد ذاته و میان مرکب و تسلسل لزوم است و هم اثبات این امر که لازم باطل
 پس امر گمانی واضح است اعنی در بساط و ترکیب تناقض است و در ماهیته
 واحد اجتماع بساط و ترکیب اجتماع یقینین است و اجتماع نقیض محال پس
 معلوم شد که واحد بسیط مرکب نه می شود و مرکب بسیط نه می شود و چون مسلم است
 که باری تعالی بسیط واحد است هرگز ممکن نیست که مرکب بشود و تسلسل هم باطل است

که اکنون در امور غیبیه مناسبتیه می شود و وجود امور غیبیه متناسبیه متعینیه
 محال است بدلیل سلبی و ترسی و تضعیف و عدم تطبیق و غیره که من الدلائل
 الزامه من مائه اوله اما ^{عطف} امر اول اعنی اثبات لزوم میان فرض دو
 شئ از واحد بسیط و میان ترکیب و تسلسل پس بدانکه اگر صادر نشود و چیزی از واحد
 بسیط پس یا هر دو عین باشند یا غیبیه از یکدیگر در صورت عینیت باید چهار و
 صد و هزار و یکصد با هم عین باشند و تعدد در حیوانات و نباتات و جمادات و
 اخلاک و زمین و کوكب باطل گردد و همه یک شئ بے تغایر شود و بهو سفسطه نظام
 البطلان و هم عینیت میان هر دو باطل است باینکه بالبداهته میان دو صادر
 تغایر می دانیم چه که ظاهر است که یک شئ را تصور نمیکنیم و درین حالت اگر
 جابل می شویم و یا ذره اول از دیگر می شود و یا قطع نظر از دیگر می کنیم و چون
 نشان این هر دو صادر چنین است بالبداهته و لا بد تغایر میان هر دو است چون
 تغایر میان صادرین است صدور یک نموده بیک صادر است غیبیه آن صدور
 است که متعلق بصادر دیگر است زیرا که در این صدورین هم بالظرف تغایر است
 که در حالت تصور یک صدور جهالت و ذره اول از صدور دیگر می شود بالعنونه
 و قطع صدور بطرف مصدر هم ضروری است که صدور فعلی بے تعلق فعل با فعل
 مستور نیست پس از دو حال خالی نیست یا هر دو صدور عین ذات بطرف رعا
 بسیط است یا نه و در صورت ثانی یا احتم است از مصدر یا انحصار است از آن

یا جزو داخل در ذات مصدر است یا خارج در صورت و محل یا هر دو جزو ذات
 واحد بسیط باشند یا یکی در صورت حسن و ج یا ربط قسومت یا نه اگر تعدادی
 هم نیست باز ذات واحد بسیط دارد یا نه و مفصل محض و معانی بحت است و در
 ربط یا قائم منقسم با ذات واحد است یا نه نیز از ذات مصدر بسیط و در صورت
 قیام یا یکی قائم باشد یا هر دو و کذا المنتزعی پس مجموع احتمالات ^(۱۱) یا نه دو پدیدار شده
 و باعث باران یکدیگر عین و دیگر داخل و یک عین و دیگر منقسم و کذا غیره تا
 پیدایه شود مگر از ابطلای که در ذیل است الباطل همه احتمالات غیر ابدیه
 فانتظار و همه احتمالات یا نه ده گانه باطل است و این احتمالات باطل از
 صدورین لازم می آید پس تعدد صدورین باطل شد و در صورت تعدد ^{بطول}
 صدورین تعدد صدورین هم باطل است بالبداهه و چون تعدد وائتدیه میان
 باطل پس زیاده از دو را قرار دادن بدرجه اولی باطل پس ثابت شد که از
 واحد بسیط صادر نیست شود مگر واحد و هوالمطلوب - حالا باقی مانده احوال
 احتمالات یا نه ده گانه: علحد و علحد پس ثبوت بشود -

اما الاول - اعنی بحقیقت صدورین با ذات واحد بسیط علی الاطلاق پس باطل
 است بالفرضه چه که بین هر دو اثر اگر عین واحد بسیط بشود پس چون یکسان
 عین باری شد و باری عین اثر دیگر و عین العین عین لازم می آید که یک
 اثر عین اثر دیگر باشد حال آنکه اول ثابت کرده آمدیم که میان هر دو تفاوت

ظاهر است. لا ستوفیه و هم برگاه این دو اثر عین باری باشند باید است یک با بسیط
 حقیقه دو ماهیة مختلف باشند بجهت اینکه ماهیة که مصدره یک باشد و عین آن باشد
 غیر آن ماهیة خواهد بود که مصدره ششم دیگر باشد و عین آن دیگر چه که ظاهر است
 که ماهیة عین ششم که مبانی ششم آخر باشد مبانی ششم آخر بالضرر خواهد بود و این
 مضر و ضست که کلام در واحد بسیط من جمیع اجزای است و حالاد و ششم مغاثرند
 و این اجتماع نقیضین است و محال —

اما اثباتی - اعنی اعمیت جد و دین یا احدیما از ذات مصدر واحد بسیط پس باطل
 است بدلیل اینکه باید ذات مصدر راخص از صدها باشد پس مصدر مصدر نخواهد بود
 بلکه انشای اینکه ذات واحد بسیط ماهیتش که واجب الوجود و علت مستقبه است
 فطری محض نشود و غیر مستقل پس صدور من حیث هو صدور مصدر صدور نخواهد
 بود نه بکذا الاحقیقیت —

اما الرابع اعنی صدور جزو و داخل در ذات واحد بسیط باشد نیز باطل باینکه
 ذات واحد بسیط لازم می آید گفتگو بعد ثبوت و حده خالق و باطنش است پس
 ترکیب باطل شد و چون مرکب نیست جزئیة مصدر و هم باطل شد - علی آن الباقی
 چه طور مرکب می شود که او بسیط است و اجزا حقیقیه ندارد و او محتاج و منفصلست
 که احتیاج از شان واجب نیست بلکه از شان ممکن است و مرکب محتاج بطرف
 اجزای خود می شود و جزو او تقوا —

اما الخامس - اعنی یک صد در جزو داخل در ماهیة بسیط باشد نه دیگر درین جماعت
نیز ترکیب بسیط لازم می آید من حیث ان فی ماهیة تصدیر و غیره -

اما السادس - اعنی تساوی صد درین با ذات بسیط نیز باطل بدلیل اینکه مساوی
المساوی مساوی پس بین الصدورین تساوی ثابت شد و هو خلاف الثابت
که اول ثابت شد که میان صد درین متعلقین بالمتغایرین تغایر کمالیخفه -

اما السابع - اعنی کون الصدورین منفصلین عن ماهیة الواحد البسيط پس باطل است
چرا که اگر میچ تعلق با ذات واحد بسیط ندارد نه قیاماً نه انترافاً مثلاً باید که صد در
این دو شیء متعلق به یکدیگر باشد که صد در سبب مصدر صورت پذیر نیست پس
واحد بسیط مصدر نه خواهد بود و کلام در این است و چون خود ذات واحد بسیط
جاعل این هر دو شیء است لابد استناد صد در بفاعل خواهد بود و صادر و متاخر
ست پس صد در هم دو تا مفروض شد پس بودن شیء واحد بحیثیت اینکه مصدر
یک مفهوم صد در است لاریب عنین آن حیثیت باشد که مصدر دیگر و مفهوم صد در
دیگر است و ظاهر است که چون مصدر بدو حیثیت است تعدد در مصدر واحد ثابت
شد و در صادر صد در هم صد در و مصدر تیه ضرورت پس درین صد در هم
کلام می کنم مثل سابق و بجه احتمالات پیدا می شود و آنچه که باطل شد درین جائز
باطل است و هر احتمالیکه حالا باطل نه کرد هم باطل خواهد شد و باین خدایمان
همین احتمال که در آن کلام است اعنی انفصال حقیقی سبب ربط پس در این صد در

و مصدر نیز کلام می کشم مثل صدور اول پس برای صدر ثانی ضرورت صدور ثالث خواهد بود و بکذا اے ان یقیناً بکونه منفصلاً و وجود الخیر المتناهی و یقیناً چیست الاذل باطل و محال و مستنوع و مستوجب تسلسل است پس لابد در درجه از این سلسله صدور صدور صدور غیر متصل بهم خواهد بود پس آن صدور غیر متصل همین احتمالات گزشته و باقیه دارد و آن باطل شد می شود علاوه از این چون مصدریه و واثر منفصل از ذات مصدر است باید مستند بی عل و دیگر شود که فعل مستند بفاعل خود ضرور است -

اما الثامن - اعنی صدر در دو شکر مغائر قائم و منقسم باشد با ذات واحد بسیط و آن هم غلط است چرا که مصدر مصدریه از این دو اثر همین واحد بسیط است و مصدر به صدور و مصدریه مصدریه صدور و صدور صدور صدور صدور و بکذا همه غیر ماهیه واحد بسیط خواهد بود چرا که کلام در منقسم است نه در مجرد و عین وجود و غنیه متناهی باطل پس بودن صدور غیر و منقسم بهم باطل است - علاوه اینکه مصدریه دو امر چون فعل واحد بسیط است باید اول خلق و جعل مصدریه امرین بشود و ثابت است بجای خود و شش که اول فعل را قوی مکنات خواهد بود پس چون صدر امرین را قوی مکنات است چه طور امر منقسم و قائم میتواند شد که انقسام و قیام دلیل اضعاف بیت تا انقسام الا قوی جمیع التفضیلین و هو محال -

اما التاسع - و آن بودن صدور در دو شکر مغائر تراعی و آن نیست باطل است لایمکن

در سابع و ثامن گزشت و از همین قدر دیگر فروعات احتمالات نیز باطل است و ندکما لا یفوت
 علی المتأمل - پس عا لا ثابت شد که از شیء واحد بسیط صادر نشود و الا یک و الا چنان
 لازم و متشککین می گویند که از واحد بسیط یعنی باریتیکل و تقدس صدور کثرت ممکن
 است و نه شود و لائل اهل فلاسفه چرخ است و از روی شریعت هم همین منب
 متکلمین قویست در شریعتی مقدمه نیست که از واحد بسیط صدور کثرت محال است
 بلکه از روی شرح قائل این قول بدست پس اولاً می خواهیم که رد دعوی فلاسفه
 معارضه بطور اجمال کنیم پس اذ آن نقض نبویسم بعد از آن حل مسئله از روی
 تحقیق کنیم - بدانکه اولاً حکما می آید و بیدین علی الخصوص بنا می آید این اولاً
 مذکور اگر بر عزم آنها ثابت و تمام باشد لازم می آید که از واحد بسیط مبدأً قیاس
 یک شیء هم پیدا و صادر نشود زیرا که اگر از واحد بسیط یک شیء صادر شود باید
 مصدریه و مصدر و این شیء مفاد آن شیء باشد که این نسبتی است میان صادر
 و مصدر و نسبت غیر منتسبین می باشد پس این شیء غیر یعنی مصدریه ممکن نیست که
 داخل ماهیه بسیط واحد باشد لان المخالف للشیء لا یکون و اخلاً و جزاً فی الشیء
 و لان الشبه عرض لا یکون جزءاً بغیر العرض و لان الواحد البسيط یلزم ترکیب
 قسبط و جدته و بساطته و اگر خارج عن البسيط باشد ضرورت که مجبور
 در اول آن واحد بسیط باشد پس ضرورتاً بولساین صدور هم مصدریه
 که نسبت میان مصدر و صادر است و بکذا کلام در این مصدریه که نمی پس در صورت

دخول ترکیب واحد بسیط لازم می آید و نه تسلسل و کلاً بامحاللات و نیست
 میتوانیم گفت که بقدری خود این حکما در صدر یک شیئی نیز صدور و مستقر
 مقصور است یکصدور دیگرست مصدریه صادر بر جسم آنها فالواحد لا یصدر عنه الا
 الواحد پس صدور یک شیئی هم نمیتواند شد و تنبیه قوایم گفت که بنابر زعم اینها
 سلب چند اشیا از ذات واحد نمیشود و نه میتواند شد بجهت اینکه سلب یک شیئی غیر سلب دیگر
 دیگرست چه که در حلقه که یک سلب را تصور می کنیم با غفلت از سلب دیگر نشود
 پس معلوم شد که دو سلب مضمومان متناظرانند و این دو مفهوم اگر مستند به غیر
 واحد بسیط باشد واحد بسیط جاعل این سلب نخواهد بود و بهر حال فهم و چون مستند
 بطرف زمین واحد بسیط است میگویم یا داخل در ذات واحد بسیط یا خارج
 از احتمالات گذشته در دخول ترکیب و در خروج تسلسل مثلاً لازم می آید و هما
 محالان - و کلاً حکما باطل و مقومست باینکه دخول طبع در خروج صدور
 عن الواحد البسيط و حکمیه ذلک من الاحتمالات المرسومة بر تقدیریت که هر دو
 صدور موجود فی الخارج باشند و حال آنکه مصدریه و صدور مفهوم و هستی
 و چون صدوران مضمومان و هستیان اعتباریان اند و اضافیان که لایخفی و
 درین صورت فرض می کنیم این مضمومان را خارج از واحد بسیط پس مستثنی
 عن المصدر نخواهد بود و تسلسل لازم می آید بعد از احتیاجها الی العلة چه که گفت
 مصدر و ذات صادر در خارج مستند نه کون المصدر مصدرًا و کون العلة

صدا و سپس محتاج الی الجاعل نخواهد بود و ظاهراًست که صدور موجودی از حق
نیست ورنه اگر موجودی خارج باشد یا واجب خواهد بود یا ممکن ممکن نیست
که واجب الوجود باشد لزوم تعدد الواجب و تعدد القدما و هو محال و لازم
عدم گونه عرصت و هو خلاف المفروض و الواقع و هم ممکن نیست که ممکن باشد
و الا محتاج الی الصدور الآخر صند و خواهد بود پس کلام در صدور ثانی ممکن
و در ثالث و رابع و پنجم پس تسلسل لازم خواهد آمد و چون شناسه صدور
و اثر از ذات واحد بسیط این چنینست شناسه در صدورات زائده از
و هم صدورات غیر متناهی ازین تسلسل خواهد بود و می توانم که درین باب در
و نقض بر حکما چندان اوراق بنویسم مگر چون استغنا براسی ناظرین مصنفین
قدر حاصلست ترقی بر این اشغال بیهوده ضرورتست حالاً باید فهمید که
کلام حکما در دین مردود شد و ثابت شد که از واحد بسیط دو فعل بلکه از
کثیره صادر میشود قیاساً لازمست آید نه عقلاً نه تعلاً چنانکه ثابت شد
و بعضی حکما و جمهور متکلمین و کل علما ثابتست که باری تعالی واحد و
بسیطست و خالق کائنات و سميع عالم بدون شرکت احدی است چنانکه در
تخریه و شرح تجرید اصفهانی و شرح ملاحی توشیحی و مواقف و شرح مواقف و
حواشی آنها و دیگر کتب مطبوعه و مکتوبه ثابتست مؤمنین باید ملاحظه بفرمایند
و نقل هم شاهدست که باری تعالی واجب الوجود و واحد و بسیطست و خالق

جمله کائنات بلا شرکت غیر سے و شرک الہامی تجویز کردن و خالق عالم غیر باری
 را اولستین و جناب حضرات معصومین علیہم السلام را خالق کائنات و واسطه
 صمد در عالم و یا علت فاعلی و یا علت صوری مسته اردادن محض شرک است و کفر و
 زندقہ و پیری و شیطان و بیدینی است کہ خود جناب سرور عالم صلی اللہ علیہ و آلہ
 و سلم فرمودند اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِّثْلُکُمْ یُوْحٰی اِلَیَّ و در قرآن شریف نیز است مدعی خلق
 کائنات از حضرات معصومین صلوات اللہ علیہم را باید اثبات مدعا سے خود ازل
 عقلیہ و نقلیہ بکنند کہ محض او عاے اینچنین کہ خداوند کریم آفرید این حضرات را
 و خلق کائنات از این ذوات مقدسہ علیہم السلام صورت پذیر شد و اولہ عقلیہ
 و نقلیہ را بر آن مطابق نہ کردن کافی نخواهد بود و دیگران سے رسد مطالبہ
 از این مدعی اللہم احفظنا من امثال ہذہ الفطۃ و تکلم الجراۃ و تکلم الموعظۃ
 و ذلک الصلۃ و چون شناعہ منع حد و رد و اثر از واحد چنین است در منع صمد
 زیادہ از دو ہم ہمین طور باید فهمید بکہ حکما کہ عقول عشرہ را واسطه خلق عالم
 سے گویند بسبب استناع صمد و رد و اثر از واحد بسبب فضل عن الکثیر و ہم
 سے گویند ہر عقل واحد و چیز را پیدا کرد فلک را و عقل را حق اینکه در شان
 آئندہ قوائیم گفت کہ دروغ گورا حافظہ نباشد۔
 موعظہ مسئلہ ثانیہ
 ہادی نمونین بر این مطالب کہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ

و حضرت ائمه علیهم السلام خالق کل مخلوقات بودند نه اینکه باری تعالی جل جلاله خالق عالم باشد که خلاف باب طه اوتعالی در وجهه محضه اوست و مثل ذلک گوش بر سید و افعی
و در این چیز با تقلید کسی نه کنید که تقلید مطلقا در اصول دین حرام است نه با
بالتفاق سیمع علما در اصول عقائد باید مردم اجتهاد بکنند و آنچه از اجتهاد و خودشان
ثابت بکنند بر آن اعتقاد نمایند.

در موعظه مصنفه ثانیه

چون بر همین بقول این واعظه گوش دهند و بر آن اعتقاد کنند همین تقلید است
در عقاید پس منع کردن واعظ از تقلید کسی نقض قول خودش است و اگر همین
محض برگرفته واعظ موصوف اعتقاد بکنند بلکه اجتهاد بکنند پس چه ضرر که
اجتهادشان موصل به همین به همین مطلب بشود و بالتخصیص بل ممکن است که
خلاصت این را ثابت بکنند و نیز باید دانست که تقلید در اصول عقاید مطلقا و کلیه
ناجائز نیست و هم این مسئله اتفاقی نیست خیل در این باب علما اختلاف دارند
باید جمع بکشد مگر واعظ بیچاره چه طور جمع بکشد که فی الواقع عامیانه
و عامی مطلق است و قول فلاسفه که در صدر گزشت و اعتقاد بر آن کرده در
شروع وعظ گفت محض سماعی است شاید آنکه گاهی شنیده است و این امر که تقلید
در اصول عقائد ناجائز است هم سماعی از بعضی است و نه واعظ موصوف از
تعریف تقلید و اجتهاد هم واقف نیست بعین و چون خیل اختلاف است

پس واعظ موصوف اہتمام بر علی ہینہ کر چنانکہ در موعظہ اولیٰ تشریح ہم واقع
و چون بنو منین وصیت برائے اجتناء در عقائد کرد و از این صاف ثابت کرد
منہ و رخصت درست در اصول عقائد پس با وصف اولیٰ اجتناء چہین لغویات
بلکہ لزوم کفر و نجاست و تشبیع و اتہام و ارتداد و الحاد و الے الے۔ حالاً
مصدق فتوای مجتہد العصر جناب شیخ زین العابدین مظاہر العالی المازندرانی الکرام
شد کہ در ذخیرۃ المصابیح فرمایند کہ واعظا غیر مجتہد چون از طرف خود چہیزی
بگوید قولش مثل بولش است خصوصاً اگر خلاف دین نقوہ کند علی الخصوص در
اعتقادات پس قولش از بولش بدتر شد۔ باقی ماند اینکہ کلیتہ عدم جواز تقلید
در اصول عقائد را باطل کہنم و اختلاف علماء را در این باب ثابت نمایم۔
پس بدانکہ جناب شیخ مرتضیٰ رحمہ در حجتیہ مظہرہ فرمایند۔ الاول اعتبار العلم
فیہما من النظر والاستدلال و هو المعروف عن الاکثر و ادعی علیہ علامہ فی
الباب الحادی عشر من مختصر المصلح اجماع العلماء کافۃ و ربنا کلی دعوی
الاجماع الاستدلالی و وجوب معرفۃ اللہ تعالیٰ۔ الثانی۔ اعتبار العلم و توثیق
و هو ایضاً مبنی کلام بعض المحققین عن آخرین۔ الثالث۔ کفایۃ الظن سلفاً
و هو المحکم عن جماعہ منہم المحقق الطوسی فی بعض الرسائل و علی نسبتہ الیہ فی فتوایہ
و لم اجد توثیق المحقق الاروبلی و تلمیذہ صاحب مدارک و فی ہر شیخنا البہائی
و العلامۃ المحکم و الحدیث الکاشانی و غیریہم قدس سرہم۔ الرابع۔ کفایۃ

الظن المستفاد من الظهور والاستدلال دون التقليد حكى عن شيخنا الهادي في
بعض تعليقاته على شرح المختصر انه نسب الى بعض - الخامس كفاية الظن المستفاد
من اخبار الاحاد وهو الظاهر مما حكاه العلامة قدس سره في النهاية عن الاجتهاد
من انهم لم يقولوا في اصول الدين وفروعه الا على الاجتهاد الاحاد وحكاية الشيخ
في عدة في مسئلة حجية اخبار الاحاد عن بعض غفلة اصحاب الحديث في الظاهر
ان مراده حكمة الاحاديث المجامدون على طواهر المعتبرين عما عداها من
البراهين العقلية المعارضة لتلك الطواهر - السادس كفاية الجزم بل الظن من
التقليد مع كون النظر واجبا لكنه معفو عنه كما يظهر من عدة الشيخ قدس سره في
مسئلة حجية اخبار الاحاد وفي اواخر العدة انتم موضع حاجته - اذ ان صحت
ثابتة كذا اختلاف بين العلماء في مسئلة تقليد واجتهاد واصل عقلا
حتى علم مسئلة اصولية بتقليد او ظن ان تقليد كفى رانيز كافي والنتيجة ان ضرر
تقليد واعتقادات اتقافى از كجا پيدا شد بلكه هر كه قائل است بوجود نظر
عقليات هم می گویم كه اصول خمس بسیار بسیار فروع مسائل دارد و ضرورت
كه بنظر و فكر اعتقاد و كتب بر مسئله فرعی از اصول خمس و تفصیل هر واحد آنها
لكه مقصود از اسلام از ید از توحید و از ید از نبوة و از ید از تصدیق به نبی صلی الله
عليه و آله و وجودن آن رسول صادق و تبیین نیست اگر معرفة تفصیل
اصول خمس بدلائل و براین خصوصاً با جهاد و اسلام است بود اسلام یافته

نه می شد در کسی از سلف تا این زمان الا در عهد و عهد و همه مسلمان بخشن
 کافر می بودند و به تعبیر کمالی یعنی - اگر حقیقه چنین می بود پس کافر می
 مسلمان شود و قائل بتوحید و نبوت بالاجمال بشود و باید هنوز بخش مباد تا
 وقتیکه تفصیل را بدلائل و براین نداند و نظر و فکر در هر مسئله اصولیه نکند
 و بعد مقدمات را حاصل بکند چپ سال و بعد اجتهاد بکند و عقاید در آن وقت
 مسلم و ظاهر بشود و حال آنکه همچنین نیست - قال العلامة رحمه الله في الباب الحادي
 عشر فيما يجب معرفة على كل مكلف من تفاصيل التوحيد والعقيدة والامامة
 والمعاد امور لا دليل على وجوبها كدعي ان المجاهل بها عن النظر والاشكال
 خارج عن رتبة الايمان مستحق للعذاب الدائم وهو في غاية الاشكال يعني
 شبهه مشكل است که کافر و نجس و مستحق عذاب و ایضا باشد کسی که تفصیل توحید
 و نبوة و امامت را بدلیل نشناسد - و فی روایة اسمعیل قال سئلت ابا جعفر علیه السلام
 عن الدين الذي لا يبع العباد جله فقال الدين واسع وان الخواص ضيقوا
 انفسهم بحلهم فقلت فداك اما احذرك يا بني الذي انا عليه فقال بلى قلت
 اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله والاقرب با جارية
 من عند الله واتواكم في ابراهيم وادكم وامن ركعتين ركعتين وادكم وامن ركعتين
 فقال ما جئت شيئا فقال هو ما الله الذي نحن عليه قلت فبلى يسلم احد لا غير
 هذا الامر قال لا الا المستضعفين قلت منهم قال لا اولاكم قال ارسيت

ام امین فانی اشهد انهما من اهل الجنبه وما كانت تعرف ما انتم عليه امر و
 اسمعیل است که او بخضر جناب حضرت امام محمد باقر علیهم السلام اعتقاد است خود
 بیان کرد در جواب فرمودند که چنانکه اعتقاد باید همه باید میداری اسمعیل
 گفت که آيا مسئله هست که از این هم کمتر یا دمی دارد فرمودند که مستضعفین
 از این کم میدادند پرسید مستضعفین کیانند فرمودند زنان شما و اولاد شما باز فرمود
 که ام امین با وصف اینکه اینقدر نه میدانست که شما میدانید مگر اریقین الله
 بهشت است و در این روایت لفظاً ما جهلت شیء دلیل است بر اینکه در اصل
 دین اعتقاد بر آن بوده معرفت نیست و از اخبار هم مصرحاً ثابت می شود که در اصل
 دین اعتقاد بر آن بوده معرفت نیست چنانکه بهمین مفهوم کفایه تصدیق باینکه
 خدا موجود است و از همیشه است همیشه خواهد ماند بیک نوع و عالم است و
 قادر است تصدیق بصفات ثبوتیه و تصدیق بنفی صفاتیکه موجب احتیاج
 و حدوث شود و از اقسام صحیح صادر نمی شود مثلاً تشبیه اول و تشبیه ثانی علیهما
 الرحمة و الرحمة و شرح الغنیة و محقق ثانی در جعفریه و غیر هم علیه الرحمة میفرماید
 و براسه بر دو موعظه ثانیه بهمین قدر بس است -

موعظه مصنفه ثالثه

ای مومنین یقین کنید که امام افضل و اکمل اند از حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم چنانچه دلیل مختصر اینکه جناب باری در شان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

ارشاد فرمود که انک لا هندی من اجبت یعنی ای پیغمبر شما نمیتوانی بدایت
کردی هر گرامیخواهی و باز جناب باری میفرماید بشان جناب امیر علیه السلام است
الهامی ای علی تو بادی خلایق هستی پس ثابت شد افضلیت بر رسالت
تأب صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم۔

در موعظه ثالثه

یوح گفته است این واعظ و تفصیل جناب امیر علیه السلام بر حضرت ختمی تأب صلی الله
علیه وسلم موجب غلوست و باعث خروج از اسلام با اتفاق علماء اعلام بلکه
در ابتدا شرح لمعه است که جناب امیر علیه السلام بالغیبه الی جناب رسول خدا
صلی الله علیه وسلم رعایا بودند مگر از لفظ رعیت اشتباه نشود که مثل عام رعیت
بودند بلکه مثل وزیر اعظم سلطان که او هم محکوم است بلا شبهه بلکه جناب امیر
علیه السلام را مفعول از رسول خدا صلی الله علیه وسلم دانستن و مساوی
المراتب من جمیع الجہات دانستن هم بدینیست با اتفاق علماء چہ جائیکه
انفصل از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدانند و اسے برای مسلمانی
و دلیلیکه برای خلافت قایم کرده است غلط است و مثبت مدعایت
بجست اینکه از معنی هدایت این واعظ واقف نیست و نه از شان نزول
و لفظ است الهامی که باری تعالی بشان جناب امیر علیه السلام فرمود و برعم
این واعظ باید که ثابت کند که آیا این لفظ در قرآن است یا حدیث قدسیست

معاذ اللہ چه طور منجوب شدہ است و حق اینکه لفظ است الہامی در شان جناب
امیر علیہ السلام نہ در قرآن است و نہ در حدیث قدسی تشائش پیدا می شود
و آیه شریفہ اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ در شان جناب رسول خدا
صلی اللہ وسلم است و مقصود این است کہ امیر غمیب صلی اللہ وسلم تو غیبی
موصول الی المطلوب بشوی ہر گرامی خواہی چہ کہ ایصال الی المطلوب کار
خداوند عالمیان است و ارادۃ طریق ہم و کار پیغمبر ارادۃ طریق است و معنی
ہدایت گاہے ارادۃ طریق مے شود و گاہے معنی ایصال الی المطلوب میشود
ہر جا چنانکہ موقع و مناسب باشد پس در این آیہ ہدایت بمعنی ایصال الی المطلوب
ست چنانکہ ہدایت بمعنی ارادۃ طریق است و آیه شریفہ اَمَّا تَتْمُوْدُ فَهَدٰی
ہُمْ فَاسْتَجِبْ اِلَیْہِمْ اَلْہٰدٰی ورنیجا اگر ہدایت بمعنی ایصال الی المطلوب
باشد قباحتملا لازم مے آید اگر کسے بگوید کہ در آیہ اولی ہدایت بمعنی ارادۃ طریق
ست مے گویم کہ اگر کار نبی ارادۃ طریق ہم نباشد پس نبوت آن حضرت
صلی اللہ وسلم باطل مے شود کما ہو واضح و ہم لقب حضرت تذبیہ و بشیر موند
و غیرہ کہ در قرآن است باطل مے شود از ہمین باعث مفسرین متفق اند برین
کہ در آیہ اولی ہدایت بمعنی ایصال الی المطلوب است پس از منع ایصال
الی المطلوب منع ارادۃ طریق ہم فہیدن مخالفت خدا و رسول صلی اللہ
علیہ وسلم و مخالفت کل مفسرین و بیکار دانستن نبوت آنحضرت صلی اللہ وسلم

لازم می آید معاذ الله و ظاهرست که بشان جناب رسولی صلی الله علیه و سلم
 چند جا در قرآن شریف برای تنبیه و اذیه شده است مثل اینکه در سوره
 شوری است **وَ اِنَّكَ لَاحَدٌ عَلٰی اِلٰهٍ صَاحِبُ السُّلْطٰنِ** یعنی اگر چه پیغمبر تو
 را و راست مینمائی مردمان را پس اگر باریتعالی منع می کند از آیه اولی
 آن حضرت رسولی صلی الله علیه و سلم را از محض هدایت کردن پس این آیه
 در سوره شوری مناقض و مباین آیه اولی واقع می شود و از این قبیل بسیار
 و در قرآن شریف که برای تنبیه و اذیه شده است بطرف حضرت رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم هرگز جای شک و شبه نیست برائے کسیکه معانیه قرآن
 می کند بلکه لفظ **هٰذَا** می باشد چنانچه مجاز فی النسخه اطلاق کرده شده است
 در قرآن شریف بر توریته و قرآن مجید نیز پس بر ذات انبیا خصوصاً
 حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و سلم رجوع اولی اطلاق کرده می شود و بسیار
 لفظ **یٰ اَیُّهَا** و اگر کسی از طرف واعظ چنین بگوید که اگر چه در قرآن شریف لفظ
اَنْتَ الْاِلٰهَ در شان جناب امیر علیه السلام نیست و واعظ خطا کرد
 این طور در قرآن مجید البته موجود است **اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَّ لِكُلِّ قَوْمٍ**
هٰذَا یعنی ترساننده هستی و برائے هر قوم هدایت کننده هستی میگویم عطف
 لفظ **یٰ اَیُّهَا** بر لفظ منذرست پس اطلاق لفظ منذر و **یٰ اَیُّهَا** هر دو بر یک دست
 در اکثر اطلاق لفظ **یٰ اَیُّهَا** در این آیه محض بر حضرت علی علیه السلام باشد

تا هم فضیلت و نبوت و نبی امیر علیه السلام بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله لازم نمی آید
 چه گفته بودی بر حضرت رسول صلی الله علیه و کثیرت در قرآن اطلاق کرده شده -
 دیگر اینکه نه می گویم که جناب امیر علیه السلام مجازاً الله بودی نیستند مگر از این کجا
 ثابت شد که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودی نیستند تا دعوی و اعطای
 مدعی ثابت بشود که امام بسبب هدایت کردن نیز افضل و اشرف و اعلی از
 رسول الله صلی الله علیه و کثیرت که رسول هدایت نه می کردند تعجب رومی و هر که همین
 که نظیر این مدعی بر آیه **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْهَاسِلِينَ** می آید که این آیه را که در حدیث آمده بودند بلکه محض برای خیر رسانیدن حال آنکه
 خیر رسانیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله بامت خود نیز هدایت امت است و خیال نکرد
 که هدایت در اینجا چه معنی دارد و نیز خیال نه کرد و دیگر آیات را که نفس صریح است
 بر اینکه پیغمبر بودی بودند و هم ندانست که در این آیه هدایت با قید است و این
 مضمون خلاف نه می تواند شد چه که خود باری تعالی نیز نفی هدایت از طرف خود
 می کند باین طور **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْهَاسِلِينَ** می گوید که این آیه را که در حدیث آمده بودند بلکه با قید شیون نفی هدایت از شخص
 می کند پیغمبر باشد یا امام ولی باشد یا صحابی عالم باشد یا معلم و آن اینست که
وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ حَافٍ و چه دیگر می فرماید **وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُسْتَقِيمٍ**
 خلاصه می گوید و از این قبیل بسبب هدایت یعنی هر که خدا نخواهد هدایت

هدایت کنند و نیت براسه او بادی از اینجی ثابت شد که در آیه اِنَّكَ لَا تَهْدِي
 مَنْ اَحْبَبْتَ نفی هدایت معنی ایصال الی المطلوب و معنی اراده التلویق و هر دو
 محتملست فافهم و چه طور جناب امیر علیه السلام را بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه
 و آله فضیلت داده شود حال آنکه قطع نظر از قرآن و احادیث و اقوال
 علما و اوله عقلیه محض فرمان واجب الاذعان از خود جناب امیر علیه السلام برای
 مؤمنین پس است که حضرت میفرمودند که من یکے از رعایای حضرت محمد صلی الله علیه
 و آله و بنده از بندگان آنحضرت هستم پس اینقدر جویش محبت آنحضرت
 امیر علیه السلام داشتن که فضیلت و بندگان حضرت را بر جناب حضرت نمی تاب
 صلی الله علیه و آله حقیقه این دوستی نیست بل دشمنی و قضیعی دین مبین حق
 فرمود انچه فرمود جناب امیر علیه السلام که بسیار مردم بسبب دوستی ما و حبیبش
 خواهند رفت و بسیار کسان بسبب دشمنی ما و جهنم خواهند رفت و چون خود جناب
 امیر علیه السلام میفرمایند که رشتہ از بحب علوم جناب رسالت مآب صلی الله علیه
 و آله و سلم یافته ام پس چه طور رشتہ افضل از بحب خواهد بود و چون خود جناب
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که اَنَا مَدْرِيْنَةُ الْعِلْمِ وَ هَلْ
 بَايَحُنَا يَمْنِي مِنْ شَرِّ عِلْمٍ وَ عَلِيٌّ وَ رَأَى شَهْرَتِمْ پَس چنان باب از شهر افضل
 اشرف خواهد بود و مقوله واعظ مذکور که در صحبت خود می گوید که امامت برین
 دو آثار است و رسالت و نبوت بوزن نیم آمار و سبیل بر جانت چینی قائم است

و مثل مقوله سفیان و طفلان است و دلیل بر این مدعا هم ندارد و حال آنکه جناب
امیر علیه السلام خود مستندند باین که من یک بنده ام از بندگان حضرت رست
ماکب صلی الله علیه و آله و چنانکه جناب امیر علیه السلام روحی له الفداء و زیرو و
و جانشین حضرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودند همچنان رعیت و پیرو و مصلح
شاگرد و برادر و خرد و داماد آنحضرت و پرورش یافته و دوزنده کفش حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و جان نثار هم بودند چنانچه حضرت امیر علیه السلام
حافظ النعل هم می گویند - اگر کسی بگوید که جناب رسول خدا و عبرت طاهره
آن حضرت همه از یک نوزاد چنانکه در حدیث است پس مساوات حضرت علی
علیه السلام با حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم لازم می آید میگویم
که مساوات از جهت بعضی حیثیات متلزم مساوات من کل الوجوه نیست بکجه
افضلیت بسبب دیگر امور ثابت است در نه لازم می آید که ماکه از فاضلیت
آن حضرت مخلوق شده ایم پس بسبب اتحاط طینت مساوات ما همه با حضرت
رسول خدا و ائمه اطهار صلوٰه الله علیهم و السلام باشد بلکه بسبب وعدت خاک حضرت
آدم و خاک انبیاء علی نبینا و علیهم السلام و خاک جمله آدمیان همه مساوی است
باشیم بعد از الله من الشیطان الرجیم ۴

موقعه مصنفه خامه

امام افضل می باشد از نبی و رسول صلی الله علیه و آله چه اگر باریتانی میفرماید که

يَوْمَ تَدْعُو كُلُّ اُنَاثٍ بِاُمِّهَا هُمْ وَنِسْءُهُمْ يَكْفُرُ مَنكَ عَمَّا كَلِ اُنَاثٍ
 يَوْمَ تَدْعُو هُمْ بِاُمِّهَا هُمْ وَنِسْءُهُمْ يَكْفُرُ مَنكَ عَمَّا كَلِ اُنَاثٍ
 هُوَ الْمَطْلُوبُ - رَدِّ مَوْعِظَتِهِ خَامِسَه

پروچ و مهمل است پس حاجت ر دگر دشت نیست که این دلیل از بازیچه طفلان کمر
 نیست حتی که این داخط از منتهی امام هم انکار نیست و هم نه می اند که اطلاق لفظ
 امام بر کدام کس میشود و در اینجا چه مراد است آیا لفظ عامست یا نه لاجل
 و لا قوه الا بالله العلی العظیم اینقدر هم فهم ندار که مزیت فرع بر اصل و فضیلت
 مفضول بر فاضل و اشرفیت و احقیقت و علو نایب از منوب غنه لازم می آید
 قطع نظر از بیدینی و ضلالت و بر عسم این قائل ترتیب اصول دین حالا بدل
 باید کرد باین پنج که اول توحید دوم عدل سوم امامت چهارم نبوت پنجم معاد
 از این تسبیل خیلی مضامین غیر مربوط و بیوج و کلمات کفر حین الوعظ بر زبان آورده
 که از تفضیلش این رساله دراز میگردد بلکه قبل از این در مجلسیکه بجا نه نور صاحب
 نیز اعتقادات و ایهیه و خمیه مشرود را بیان کرده بود و داخط مذکور را باید که در
 از عقاید و ایهیه قوی بکند و بزمرة مؤمنین در آید و تسلیم اوستا و خود اعنی شیخ
 محمد علی صاحب گوش نه بد و از چنین صحبت باید ترسید ورنه ضلالتش ر دگر
 اقرون نخواهد شد - خداوند که جمیع مؤمنین را از این آفات محفوظ بدارد
 بتصدق جناب بزمین علیهم السلام -

اعتقاد باید کرد که رازق عباد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام اند و باز گفت که رزق از فیض سبح همین انوار طیبیه
حضرات متخلق میرسد و باز چنین گفت که بلکه نه محض ماکولات و مشروبات بلکه
کل فیض که عباد میرسد همین بزرگواران حسب صلاحیت عباد عباد و میسرند
بلکه کل انعام نبوی و اختری -

رد مؤخره مصنف سادسه

باید دانست که این اعتقاد هم بدترست و محض ضلالت و باعث حسرت و ازوبار
مبین بلکه حق اینکه رازق عباد و نعم و حیاض فیوضات و نبویه و اختری و
و منزل باران و منزل من و سلوی و رویاننده نباتات و ثمرات و خلق کنند
حیوانات و ارواح و ملائکه و جنات و پیدا کننده نباتات و جمادات و صحار و
و براری و عرش و کرسی و بهشت و حوریان و طبقات و معدنیات کلا و
جزا محض ذات باری تعالی است بلا آله و امداد احدی و بی هیچ واسطه
و بلا شرکت غیره و بلا رتبه و بی مشق و بی اضطراب و اضطراب و بی نقص
و این همه مضامین از قرآن و نیز از احادیث واضح و روشن است نعم بیکست
این معصومین علیهم السلام عالم قائمست و بیکست اینها و همین حضرات فیض از
خداست یا هم و علت غایه خلق کائنات همین بزرگواران اند کمالا ستره فیهم

لا یلین التالین این شکر در هر عقیده پیروی استاد خود میکند و هیچ
 بگویند ندارد الا فرق این است که استاد چنینی مجمل و مبهم دستور بیان میکند
 و شاگرد در اینجای اوضح - در سابق الزام بهم سید کاظم رشتی پیش از این
 چنین کرده بود چنانچه از تصانیف آنها که نزد من موجود است همین طور اوضح
 شده بود و سپس در رد اعتقاد بر از قیست جناب رسول خدا علیه الصلوة و علی
 المرتضی علیه السلام آنچه که در کتاب رد الاجابة الشیخیه بالا جمال نوشته ام
 بمجمل از آن در اینجا نیز اشاره کرده می شود قال الصادق علیه السلام
 لزاره فی جواب قول ولله الحمد الله بن سبا الذی قال ان الله
 خلق محمداً وعلیاً ففوض الیهما خلقاً ومرتئاً ما ماتا و احییا
 انه کذب عدو الله اذ ارجعت الیه فاقراً حلیه الایة
 الی فی سورة الرعد اَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَکَآءَ خَلَقُوا الْخَلْقَ
 یعنی حضرت امام محمد صادق علیه السلام باز زاره منمود در جواب پیغمبر
 ابن سبا که او گفته بود که خداوند کریم خلق کرد جناب رسالت مآب صلی
 الله علیه و سلم و حضرت علی علیه السلام را و پس پس تفویض کرد خداوند تعالی
 باین دو بزرگوار کل کار خود را پس این دو بزرگوار عالم را خلق کردند و زرق
 و موت و حیات در اختیار اینها شد باین طور که قائل این قول و معتقد
 این امر کاذب و دشمن خداست احر زاره چون بروی پیش او بخوان آن

آیه را که در سوره رعد است **أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْفَرِيقَيْنِ** آیا برای خداوند
 عالمیان شرکاء تجویز کرده اند و باز حق تعالی میفرماید **إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ**
ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِّينِ یا یعنی الله تعالی رزق دهنده صاحب قوت است و همچنین
 میفرماید **قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ مَا**
يُفَعِّلُ یعنی خدا رزق می دهد به هر عباد که می خواهد و برای آن خدا میسر و مقدر است
 را معین می فرماید و نیز میفرماید که **قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**
قُلْ اللَّهُ یعنی بگو ابر پیغمبر که کیمت رزق دهنده از آسمان از این واضح است
 که غنی خداست تعالی خالق و مدبر است و زنده کننده و ممت و دهنده
 و رزق دهنده و دیگر نیست این همه از ضروریات دین است و دیگر
 آن خارج از دین پس نه میتوان گفت که احدی غیر از خداوند عالم رازق
 عباد است یا واسطه رزق و خالق عالم یا واسطه خالق عالم نه بطور عقل ممکن است
 فیض اکوانی که از مختصرات صوفیه و شیخیه و مفوضه است لا حول و لا قوة الا بالله
 العلی العظیم مردمان عوام می فهمند که هر که همد و باشد بل کثیف غنی محی طراز
 نجاسات آن نجس است و بس باقی همه طاهر اند و بعض چسبنین اند که همد
 که زمار دارد و دیار بشکوه بماند و یا کسی ناقوس زند پس کافر و نجس و باقی
 کل انسان طاهر اند و حال آنکه چنین نیست بلکه اکثر مردمان اند که بطاهر
 و شک در وحدانیت دارند یا در نبوت یا قائل قیامت نیستند پس تا فیکه

و در این آیه نیز میفرماید که **وَمَنْ يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ**
 و در سوره رعد است **أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْفَرِيقَيْنِ**

احوال ایشان ظاهر شود البتہ نزد مردمان محکوم بطهارت خواهد بود اگرچہ
 بہن خود و خدا معاملہ دیگر باشد و چون یک انکار ہم از انکار ہائے دین این
 کسان برکے کہ ظاہر شود نزد این محکوم بکفرے شود اگرچہ بہن در مسجد باشد
 و اگرچہ بالفرض نشان مسجد در پیشانی داشتہ باشد و اگرچہ بطاہر نہایت
 پاکیزہ و خوش پوشاک باشد و لطیف و نزیف و بہر کہ کافر و منکر بعضی از
 ضروریات دین باشد اعسم از اینکه خود را در مذہب اہل سنت داخل کند
 یا در مذہب شیعیہ اثنا عشری لا بد از اسلام خارج است و خمس ہم است
 پس از چنین کسان بعد ثبوت خروج از دائرہ اسلام مومنین را باید از
 مس کردہ او بر طوبت اجتناب نمایند کہ فتوای مجتہدین ہمین طور است
 موعظہ مصنفہ سابعہ

جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم و حضرت امیر المومنین
 علیہ السلام و بوالقائمہ عالم حبیب ماکان و مایکون بودند۔

رئی موعظہ سابعہ
 چون این واعظ قائل است باین کہ خداوند کریم پیدا کرد محض جناب رسول
 خدا صلی اللہ علیہ را و جناب امیر علیہ السلام را پس و بعد از آن جملہ کائنات
 و سایر کمالات را ہمین دو بزرگوار پیدا کردند و تدبیر عالم ہمین دو بزرگوار
 پس ضرور شد بواسطہ کہ قائل و معتقد بشود کہ ایشان عالم ماکان و مایکون

بودند ورنه در صورت عدم ادراک کذا فی تدبیر عالم چه طور و خلق کائنات
 چه صورت درست میشود و اذ لیس فلیس و اصل اعتقاد اینست که کل
 ماکان و مایکون را نه می دانند بلکه بعضی مایکون را بهر بعضی با تمام
 و بعضی با بقوه نبوت و امامت بقدر ضرورت و بندر علی محمود نور هم
 البسته میدانند و عالم علی الاطلاق و علام الغیوب و غیب الکا به علم
 فعلی و یا علم تفصیلی حضوری بحسب سبب الوجوه هستند که این صفت نیز صفت
 خاصه برائے باری عزوجل است آری بهر او خاصه و مواقع خاصه و ضرورت
 داعیه البته از علم مایکون یعنی مشیر آئیده عاری و مجبور نیستند و لوعبادون
 العرش در قرآن مجید است قل ایما العلم عند الله و ایما انما ندیکر معین
 و ترجمه این واضح است و جائے دیگرے فرماید قل لا اقول لکم عندی
 خزان الله ولا اعلم الغیب الخ یعنی بگو ای پیغمبر که من نه می گویم
 که زمین کل غیب و خزانه های خداست و من نه می دانم غیب را و جائز میگردد
 می فرماید در قرآن مجید و عندک متفانیم الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم
 ما فی البر و البحر و ما تحت الارض و ما فیها الا بعلمه الخ و ترجمه اینست
 کلیه های غیب که آنها را بجز ذات اقدس کبریا نه می دانند احدی و او عالم
 میداند آنرا که در جنگهاست و در دریاها و نه می ریزد و برگه از درخت
 مگر اینکه او تعالی میداند آنرا تا آخر آیه شریفه و در جائے دیگرے فرماید

کہ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ
 أَيَّانَ يَبْعَثُونَ ۚ یعنی بگوارے پیغمبر کہ نہ میں اند غیب را احدے خوا
 از سخنان آسمانا باشد خواه از پاستندگان زمین بجز ذات اقدس الہی .
 واحدے را خبر نیست کہ کر ذنبہ شدگانند و بجایے دیگر ارشادے شود
 إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ نَرْجُوهُ مِنْ ظَاهِرَتِ
 بیا آیات ست در قرآن کہ عالم غیب و غلام الغیوب خدا ست و بس
 فَاذْكُرُوا يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ التَّائِقُونَ الْمُصْفُونَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ
 المجادلین و المتفسنین الکابرین فاقی عطفت عنان میزیری الی ساحت
 الصفحات و سارعت الی نقض التفتیه بین یدی الجماعات خالصا
 لوجه الله لا ابتغارا لمرضاة من سواه فلو لمحت عیونکم الی
 رقتہ فنیسم العصام من الزلّة والہلکة وحبذا حن الملة والافا
 سبتات علیکم الحجة و انقطعت منکم المعذرة و الحمد لله المیتیم نعمت
 المنزه عن المشاركة والصلوة والسلام علی رسولہ الافضل الاکمل المشته
 معلومہ عن المائتة اشرف المائت ذمی العظمت و آله الکرام المکملین البررة
 و لعنة الله علی اعدائهم الکفرة الفجرة المفرطین و المعتبرین فی البتة

المرتبة فقط

بیمارش

صحت نامه

صحنی	سطر	غلط	صحیح
۲	۲	جاءا	صاءا
"	"	عمر	عمر
"	"	کشایا	کشایان
"	۳	سیدان	سیدان
۳	۹	الظیر	الظیر
"	۱۶	الامر	الامر
"	۱۷	بین	بین
۴	۱۳	بار	بار
۵	۱	فنبه	فنبه
"	۴	متارعه	متارعه
"	۹	انتشار	انتشار
"	۱۰	گردد	گردد
۶	۱۷	خرافات	خرافات
۷	۴	و غیره	و غیره
۹	۵	یفسقون	یفسقون
"	۱۰	سیرد	سیرد
"	۱۵	لندا	لندا
۹	۱۰	ابراهیمی	ابراهیمی

صفتی	سطر	علاط	صاحب
۹	۱۳	حق	خلق
۱۰	۱۶	اصفا	وامضا
۱۱	۱۵	جنس	جنس
۱۲	۵	انگل	دجود کل
۱۳	۱۲	جمع	جمع
۱۴	۱۵	اکثر	اکثر
۱۵	۱	باقری	باقری
۱۶	۱۰	الیه	الیه
۱۷	۳	x	مینوزوکه
۱۸	۶	x	تقریه التفکاک
۱۹	۷	محکو	محکی عند
۲۰	۱۵	x	قدود
۲۱	۱۶	x	نوت اصطلاحیه
۲۲	۱۱	x	دمر و صیت
۲۳	۱۷	x	خذا راعن مرتقیه
۲۴	۱۲	بر	x
۲۵	۱۳	بدان	ازان
۲۶	۳	اشترع	المشرع
۲۷	۲	نیر	نیر

صفحه	سطر	عسلط	صحیح
۲۰	۶	لف	صحیح الف
"	۱۵	می شود	است
۲۱	۲	غبت	عبت
"	۱۲	اخرام مضمون	مضمون اختراعی
"	"	سکرده	x
"	۱۲	والا	ولا
"	۱۵	تفصیل	تفصیل
۲۲	۱۲	اعر	اعر
"	۱۷	تعداد	تعدد
۲۳	۸	است	است و از این عذبت مرقین بازم
"	۱۳	ماویات	ماویات
۲۴	۹	واهبته	واهبته
۲۵	۲	آتش	آتش
"	۸	سلامه	سلامه
۲۸	۲	الاحد	الاحد
"	۳	نخله	نخله
"	۲	البیبا	البیبا
"	۵	عسی	عسی
۲۹	۶	ار	از

صفحہ	سطر	عسلط	صحیح
۱۱	۹	تقومض	تقومض
۱۲	۱۵	الدولة	المادۃ
۱۹	۱	من	فے کفر من
۱۱	۱	الموے	الموے
۱۱	۲	الملک	الملک
۱۱	۲	السائق	المالغۃ
۱۱	۶	عبر مستقل	غیر مستقل مجازاً
۱۱	۱۰	باطل	باطل و محال
۱۱	۱۱	مراے	مراے
۳۱	۱۶	بعد	بعد
۱۱	۱	بعد	بعد
۱۱	۲	تاویلا	تا و تلامت
۱۱	۳	گونہ	گونہ
۳۶	۱۵	سلامہ	وسلامہ
۳۳	۸	میاشید	میاشید
۳۴	۱۵	میرکہ	میرکہ
۳۴	۲	نمہ	نمہ
۳۵	۶	اصولین	اصولین
۳۵	۱۲	اصولین	اصولین

ص	غ	ط	ع
بطرف	بطرف	۱۱	۲۹
کلامیہ	کلامہ	۱۵	.
واگر	واگر و	۱۷	.
ایامت	ایامت	۲	۴۰
ولہ	والہ	۱۳	۴۰
اشنے	اشنے	۱۳	۴۰
و	و	"	"
و	ا	۱۷	"
افص	حص	۳	۴۲
استقام	استقام	۱۵	"
مرتبه باطنیہ	مرتبه باطنیہ	۱۲	۴۵
پرو	پرو	۳	۴۷
اغنی	لی	۱	۴۸
مفصلہ	مفصلہ	۱	۵۲
مفصلہ	مفصلہ	۱۶	۵
اگر جنین	جنین	۲	۵۳
قبول	قبولی	۷	۵۴
کل	ط	۶	۵۵
جسم	جسم	۱۲	۵۶
کے	نہ	۵	۵۷

صفحه	سطر	عسلط	صحیح
۵۵	۳	سد	صحیح
۵۶	۱۱	بدانت	شد
۵۷	۲	و نكاه	میدارست و بدین سبب کلام شش
۵۹	۱۵	نصیحت	والنسان را
۶۰	"	خواهش	و نصیحت
"	۱۴	پرشانی آ	خواهش شد
۶۱	۱۷	بلذا	برنشانی ما
"	"	حن	بکذا
۶۲	۹	شکره الناس	نخن
"	۱۰	مبارک	شکره الناس
"	۱۴	امه	ما سن
"	۱۴	حوز	احد
"	۱۵	قلب	جواز
۶۶	۱۵	نار ساله	علیه
۶۷	۱۳	وتنفس	نار ساله
۶۸	۵	سبط	تسلل
"	۶	کوکب	سبط
"	۹	منه میکنم	کوکب
۶۹	۵	کذا المنقرع	مبکنم
			کذا المنقرع

سطر	غلط	صحیح
۲	حقیقه	حقیقه
۱۱	لا خفیت	الا خفیت
۱۳	وحده	وحده
۱۰	زونا	دوتا
۱۵	احتمالات	احتمالات سابقه
۱	مصدر	مصدریه
۳	الاذل	الازل
۱	دنیہ	دنیہ
۱۴	منی الا	نخی آید
۱۳	علماء	علماء کرام
۳	ہم ہی	یاد می
۱۲	شان آنها	شان
۱۶	ک	ای مومنین برین
۳		کنید
۱۰	بہین	حامی
۱۳	حاجی	حاجی
۱۶	احلاف	اختلاف است درین -
۶	تقوہ	تقوہ
۱۰	فرمایند	میفرمایند

صفحہ	سطر	عسلط	صحیح
۸۰	۸	کلم	کلم صحیح
"	۱۰	وعد	وعد
۸۶	۱۴	دلیل بر	دلیل بر جہالت چندین قائل
۸۸	۱۲	قبل	قبل ازین در مجلسی کہ
"	۱۴	درآ	درآید
"	"	اوستاد	استاد
۸۹	۳	صحبت	صحبت باید ترسید
۸۹	۳	اید	اند
۹۰	۹	سر وفا	رزقا
۹۱	"	دین است	دین است و منکر
۹۲	۲	اشکار ہائے	اشکار ہائے ضروریان
۹۴	۳	سکناں	سکناں
"	۸	مزیر می	مزیر می
"	"	ساحت	ساحت
"	۹	ید تہی	ید می
"	۹۰	سواہ	سواہ
ای سنای ادم طلعت است	مشت	پسین ہر دستے نباید	

L.M.

مناجی

مسائل اعتقادیه

[illegible]

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

